

کلمن ضریہ ریہ

آداب مرید پیش از یافتن شیخ



ترجمہ و شرح و میزان
باب پنجم و سوم فتوحات مکہ
محمی الدین ابن عربی

ریاضت سالکین

(آداب مرید پیش از یافتن شیخ)

ترجمه و شرح و میزان
باب پنجاه و سوم فتوحات مکیه

محمی الدین ابن عربی

به اهتمام

ع - ف



انتشارات آل علی علیه السلام

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - پلاک ۱۸۶ - تلفن: ۷۷۴۹۸۲۷

ریاضت سالکین

تألیف / محیی‌الدین ابن عربی

به اهتمام: / علی فضلی

ناشر / انتشارات آل علی علیه السلام

نوبت چاپ / دوم - ۱۳۸۲

چاپخانه / قلم

شمارگان / ۱۰۰۰۰ نسخه

قیمت / ۵۵۰ تومان

شابک: ۵-۸۰۰-۳۵۰-۹۶۴-۵ 964 - 350 - 800 - 5

مرکز پخش:

قم / خیابان ارم / پاساژ قدس / طبقه همکف پلاک ۸۴

کتابسرای قائم (عج) تلفن: ۷۷۳۹۵۲۵

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	شرح حال محی الدین ابن عربی
۴۰	مذهب محی ادین ابن عربی
۴۳	مقدمهٔ باب پنجاه و سوم
۴۶	ترجمه
۴۹	شرح
۴۹	مراد
۵۰	مرید
۵۷	میزان اتم
۶۰	متن: عزلت
۶۲	ترجمه

- ۶۵ شرح
- ۷۰ دیدار شیخ با عبدالمجید بن سلّمه در مرشانه
- ۷۲ ابوطالب مکی و قوت القلوب او
- ۷۴ میزان اتم
- ۸۱ متن: صمت
- ۸۲ ترجمه
- ۸۴ شرح
- ۹۶ میزان اتم
- ۱۰۱ متن: جوع
- ۱۰۲ ترجمه
- ۱۰۲ شرح
- ۱۱۰ میزان اتم
- ۱۱۵ متن: سهر
- ۱۱۶ ترجمه
- ۱۱۷ شرح

- ۱۲۰ میزان اتم
- ۱۲۳ پایان متن اعمال چهارگانه ظاهری
- ۱۲۴ ترجمه
- ۱۲۵ شرح
- ۱۲۵ حارث بن أسد محاسبی
- ۱۲۸ میزان اتم
- ۱۳۰ متن: اعمال پنجگانه باطنی
- ۱۳۱ ترجمه
- ۱۳۲ شرح
- ۱۳۲ توکل
- ۱۳۳ میزان اتم توکل
- ۱۳۴ یقین
- ۱۳۴ میزان اتم یقین
- ۱۳۶ صبر
- ۱۳۷ میزان اتم صبر

١٣٨	عزيمت
١٣٩	ميزان عزيمت
١٤٠	صدق
١٤٠	ميزان اتم صدق
١٤١	مريم بنت محمد بن عبدون

پیشگفتار

دین همچون نردبانی است که از دامنه کوه قاف تا قله آن کشیده شده، و پایه آن در دامنه کوه قاف، و طرف دیگر آن بر قله، و پله‌های آن کتلهای صعب العبور کوه هستند. پایه دین شریعت، قله آن حقیقت و کتلهای آن طریقت است. هر کسی خواهان وجدان حقیقت است، باید از شریعت آغاز کند، و از کتل‌های طریقت بگذرد. و این را بداند که در هیچ مرحله‌ای، حتا پس از وجدان حقیقت، نباید از شریعت دست بکشد. و الا پایه دین متزلزل می‌شود و نردبان دین در هم می‌شکند. و طریقت تنها سفر سالک است، سفر از ظاهر دین به باطن آن. سفری با کوله‌بار شریعت و به انگیزه یافت حقیقت. البته برای هر سالکی طریقت، ظهور خاصی دارد. زیرا هر انسانی جدولی از بحر وجود است. و قفل‌ها و گره‌های ویژه به خود دارد. و همین تفاوت‌های فردی سبب

می‌شود تا سالک سنت خاصی مانند ذکر و زهد و توکل و عشق و ... را برگزیند.

و از طرفی طی کردن کتل‌های طریقت جز با پیر راه امکان ندارد. پیر راهی که خرقه شریعت را درپوشیده و شرایش و جودش رایحه حقیقت می‌دهد. خضر راهی که مجذوب درگه صمد یکتا است. جذبه‌ای که بر جان او شرر است. هدهد رهنمایی که همواره شراب حضور را در جام و جودش می‌ریزد. و مستانه فریاد حقانی سر می‌دهد.

اما چرا باید دست بیعت به پیر راه داد؟ زیرا تنها اوست که آن که گره‌های کور را می‌شناسد. اوست که بر عین ثابت سالک مطلع و بر سر سویدای او آگاه است. اوست که کیفیت رمز گشایی قفل وجود سالک را می‌داند.

ای دوست! توجه کن که تمام حضرات عرفا خطاب به جمیع مریدان و سالکان طریقت گفتند و می‌گویند: اگر مرد راهی! در آغاز راه باید به چند خصیصه متصف گردی تا برای وجدان شیخ و دست‌گیری او انگشت آتش گردی. و آن چند خصیصه؛ "عزلت و صمت و جوع و سهر و صدق و توکل و صبر و عزیمت و

یقین " است. آن سالکی که هیچ یک از این اوصاف را در خود نپرورانده، هوس‌ران ژاژخایی است که به لهو، خواهان وصال است و بوالهوسانه خواستار گوهر حقیقت است.

این رساله که ترجمه و شرح و میزان " باب پنجاه و سوم فتوحات مکیه شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی - قدس الله نفسه الزکیه - " است، در صدد بیان همین چند خصیصه است. و پیام آن این است که ای سالک! بی جهت این در و آن در نزن و از خود آغاز نما. و در ابتدای امر این اوصاف یاد شده را به نحوی که در این رساله بیان خواهد شد در خود پرورش ده. و اندکی از راه را بییما. و آنگاه که درد فراق گل کرد و زهر هجر اثر نمود، طیب راه با شیشه دارو و درمان خواهد آمد. و این را بدان که ناز تو را هم می‌کشند و به وجود چنین مریدی مبتهج می‌شوند.

اما سبک ترجمه باب یاد شده ترجمه تحت اللفظی است. و سعی شده تا در برگرداندن متن تازی به پارسی کمال امانت داری رعایت شود.

اما شرح این باب را بر عهده خود شیخ نهادیم. و نگرش شیخ را به زبان شیخ تحریر نمودیم. بدین معنا که در شرح از اثر

گرانسنگ شیخ اکبر به نام "حلیة الابدال" که در راستای همین باب نوشته شده، بهره جستیم. و آن را به صورت ترجمه شده در جای جای این رساله نقل کردیم. همچنین از بابهای "فتوحات مکیه" نیز سود جسته و به قدر مجال عرضه داشتیم.

از طرفی چون جناب شیخ در این باب فتوحات به فصل بیست و هفتم کتاب شریف "قوت القلوب" ابوطالب مکی - قدس سره - با عنوان "کتاب اساس المریدین" نظر دارد، ما نیز این فصل را با اندکی تلخیص در شرح بیانات شیخ آوردیم.

و به دلیل آن که سعی و تلاش حضرات عرفا - رضوان الله تعالی علیهم - این بود که آنچه را که به جان می سپارند، به شریعت و به میزان اتم شرعی محک زنند، ما نیز این دغدغه را بسیار مهم دانسته، و این باب را به میزان اتم، یعنی؛ سخنان دُرّبار حضرات اهل بیت - سلام الله علیهم اجمعین و ارواحنا لهم الفداء - مزین ساختیم.

قم مقدسه

محرم الحرام ۱۴۲۳

فروردین ۱۳۸۱

محي الدين ابن عربي

شيخ اكبر ابو عبد الله محمد بن علي بن محمد بن احمد بن عبد الله حاتم طايبي در شب دوشنبه هفدهم ماه مبارك رمضان، مصادف با شب معراج خاتم انبياء محمد مصطفى - صلى الله عليه وآله وسلم -، سنه ۵۶۰ هجري قمری^۱، در مرسیه، از بلاد اندلس، در خانواده‌ای جليل و پرهيزگار، چشم به جهان گشود. وی مکان تولد خویش را در "فتوحات مكيه" این گونه معرفی می‌کند: «برخی از رعایا در مرسیه سلطان بزرگی را ندا داد. ولی سلطان پاسخ او را نداد. آن رعیت در خطاب به سلطان گفت: "با من سخن بگوی؛ زیرا خدای تعالی با موسی سخن گفت: "سلطان در جواب او گفت: "ولی تو موسی نیستی" نادى در پاسخ گفت: "تو هم خدا نیستی"

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۵۴ و نفع الطيب، ج ۲، ص ۳۶۱.

پس سلطان اسب خویش را نگه داشت، تا حاجتش را ذکر کرد، و سلطان نیاز وی را بر آورد. این سلطان صاحب شرف اندلس بود. او را محمد بن سعد بن مردنیش می‌گفتند. من در زمان و دولت او در مرسیه متولد شدم^۱

اما وفات این گوهر گرانبها در شب جمعه بیست و هشتم، ماه ربیع الآخر، سال ۶۳۸ هجری، در شهر دمشق، در خانه قاضی محیی‌الدین محمد ملقب به زکی‌الدین، در میان خویشان و پیروانش از دنیا رخت بر بست. و در شمال شهر در قریه صالحیه در دامنه کوه قاسیون در جوار قاضی محیی‌الدین مذکور مدفون شد^۲.
حشره الله تعالی مع جمیع الانبیاء لا سیما خاتم الانبیاء
محمد المصطفی و سرّ الانبیاء علی المرتضی علیهم الصلوٰة
و السلام.

خانواده شیخ اکبر نجیب، متمکن، عزیز و پارسا از خانواده‌های بنام و معروف عصر خود بوده‌اند.
پدر وی علی بن محمد از ائمه فقه و حدیث و از زهاد و

۱- فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲- شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۰۲، نفعات الانس من حضرات القدس، ص ۵۵۴ و نفع الطیب، ج ۲، ص ۳۷۸.

متصوفه بوده، و از دوستان فیلسوف والا مقام ابن رشد اندلسی است. جناب شیخ در فضیلت پدر خویش در "فتوحات مکیه" چنین می نویسد: «من بیمار شدم پس به حالت اغما افتادم. چنان که در شمار مردگان شدم و در آن حال قومی زشت سیما می دیدم که قصد آزار مرا داشتند و همچنین شخص زیبا و بسیار خوشرویی مشاهده می کردم که او آنها را از من دور می ساخت تا بر آنان چیره و پیروز شد. پس من از آن حالت بیهوشی بدر آمدم و در آن هنگام پدرم - رحمه الله - را در کنار سرم دیدم اشک می ریزد و سوره "یس" می خواند. البته سوره را تمام کرده بود و من آنچه را که دیدم به او خبر دادم.»^۱

همچنین در همان کتاب در بیان کرامت پدر خویش می نگارد: «از صفات صاحب مقام انفاس در هنگامه مرگ این است که هر گاه بیننده به صورت آن میت بنگرد درباره او می گوید: او حی و زنده است. این حالت را در پدرم - رحمه الله - دیدم و من جز با شک و تردید او را دفن ننموده ام. زیرا هم علامات زندگان را در او مشاهده

۱ - فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۴۶۸. دکتر جهانگیری به نقل از هانری کربن از کتاب "creative Imagination" می گوید: این حالت شیخ نخستین حالت ورود او به عالم مثال بوده است.

می‌کردم و هم نشانهٔ اموات را. او پانزده روز پیش از مرگش مرا از مرگ خود، و این که روز چهارشنبه می‌میرد، مطلع ساخت و این چنین هم واقع شد. و چون روز مرگش فرا رسید، در حالی که سخت بیمار بود، بدون این که به چیزی تکیه زند، نشست و خطاب به من گفت: "ای فرزند من امروز رحلت و ملاقات وقوع می‌یابد. من او را گفتم خداوند سفرت را سلامت و لقایت را مبارک گرداند. او بدین سخن سخت خوشحال شد و مرا دعا کرد." ^۱

مادر شیخ اکبر با نام نور ^۲ از قبیلهٔ خولان ^۳ به انصار انتساب داشته است. چنان که خود در "فتوحات مکیه" گفته است: «و کانت امی تنسب الی الانصار.» ^۴

محبی الدین ابن عربی دو دایی با نامهای یحیی بن یغان و ابو مسلم خولائی داشته است. که هر دو از بزرگان زهد و پارسایی در عصر خویش بوده‌اند. یحیی بن یغان سلطان تلمسان بوده و در ملاقاتی که میان او و ابو عبدالله تونسلی عابد زمان اتفاق افتاد، به

۱- همان، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳- همان، ج ۳، ص ۴۵۶.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۶۷.

شدت تحت تأثیر سخنان آن عابد بزرگ قرار گرفت و با این تحول بزرگ معنوی تاج و تخت سلطنت را کنار گذاشته، و به زهد و دعا پرداخته است. شیخ اکبر در کتاب "محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار" و همچنین در "فتوحات مکیه" در حالی که درباره زهاد سخن می‌گوید، و کسانی را از زهاد می‌شمارد که با وجود قدرت و مکنّت دنیا را ترک می‌گویند، می‌نویسد: « یکی از دایی‌های من پادشاه شهر تلمسان بود. او را یحیی بن یغان می‌گفتند. در زمان وی مردی فقیه و عابدی منقطع از اهل تونس بود که وی را ابو عبد الله تونسسی می‌گفتند. او بیرون تلمسان در مکانی بنام عبّاد به مسجدی پناه برده بود و در آنجا به عبادت خداوند می‌پرداخت. قبرش در همانجا مشهور و زیارتگاه مردم است. اتفاقاً وقتی که این مرد صالح به شهر تلمسان می‌رفت، میان دو شهر اقا ریر و وسطی با دایی ما یحیی بن یغان پادشاه تلمسان که با خدم و حشم همراه بود، ملاقات کرد. او را گفتند: این شیخ عبد الله تونسسی عابد زمان است. او عنان اسبش را کشید و بر شیخ سلام کرد شیخ سلامش را پاسخ گفت. پادشاه لباس فاخری به تن داشت. خطاب به ابو عبد الله گفت: "ای شیخ این جامه‌ای که من پوشیده‌ام

نماز در آن جایز است؟" شیخ بخندید. پادشاه گفت: "به چه می خندی؟" شیخ گفت: "به سستی عقلت و جهلت به نفست و غفلت از حالت. تو در نظر من شبیه نیستی جز به سگی که مردار می خورد، و به خون و پلیدی آن آغشته می گردد، و چون می آید بول بکند پایش را بلند می کند تا بول بدان نرسد. تو بمانند ظرفی مملو از حرامی و مظالم عباد به گردن تست، در حالی که تو درباره لباس از من سؤال می کنی." پس پادشاه گریه کرد و از مرکبش فرود آمد و در وقت دست از ملک بکشید و ملازم خدمت شیخ شد. شیخ او را سه روز پیش خود نگه داشت. و پس از آن برایش ریسمانی بیاورد. و به وی گفت: "ای پادشاه ایام ضیافت به پایان رسید. اکنون به کار هیزم کشی پرداز." پادشاه مطابق دستور شیخ بدان کار اشتغال ورزید. هیزم به سر می نهاد، و وارد بازار می شد. مردم به وی می نگریستند و می گریستند. او هیزم را می فروخت و از بهای آن به اندازه قوتش بر می داشت، و بقیه را صدقه می داد. و بالاخره در شهر خود بدین شغل ادامه داد، تا بمرد و در خارج تربت شیخ مدفون شد. امروز قبرش زیارتگاه است. هنگامی که مردم پیش شیخ می آمدند و از وی دعا می خواستند. شیخ بدانها

می گفت: " از یحیی بن یغان دعا خواهید که پس از آن که به تاج و تخت شاهی رسید از آن دست برداشت و به زهد و پارسایی پرداخت و اگر من گرفتار ملک بودم به آنچه او بدان گرفتار شده بود چه بسا که به زهد نمی پرداختم. ^۱

اما دایی دیگرش ابو مسلم خولائی که از عابدان و زاهدان عصر بوده در " فتوحات مکیه " به عنوان یکی از اکابر ملامتیه معرفی شده است و شیخ در این کتاب درباره اش می نگارد: « دایم ابو مسلم خولائی از اکابر ملامتیه بود و شبها نمی خوابید. بیدار می ماند. و به شب زنده داری می پرداخت. و چون احساس سستی و خواب می کرد، پاهایش را چوب می زد. و می گفت: " ای پاهای من شما به چوب خوردن از چهار پایان من سزاوارترید. " ^۲

جناب شیخ نسبت به حضرات ملامتیه احترام خاصی قائل بود. و آنها را به چشم عظمت می نگریست. در " فتوحات مکیه " به تعریف ملامتیون پرداخت و آنان را تارکین ماسوی الله نامید.

۱- محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار، ج ۲، ص ۱۱۴ و فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۸ و محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۸ و ۹.

۲- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۸.

آنان را فرزنانگانی خواند که امور را در جایگاه خود و اسباب را در مکان خود می‌نهند و استوار می‌سازد. آنچه را که شایستهٔ دنیا است برای دنیا می‌گذارند و آنچه را سزاوار آخرت است برای آخرت. وی جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را از صنف این جماعت می‌شناسد.^۱

محبی الدین ابن عربی عموی بزرگواری با نام عبد الله بن محمد بن عربی داشت، که از بزرگان صوفیهٔ عصر خویش بود. بنا بر گزارش شیخ، این عموی بزرگوار در پایان عمرش در هشتاد سالگی به دست خردسالی به وادی طریقت وارد گشته، و به ریاضت و مجاهدت پرداخت، تا در طریق تصوف به مقام والایی دست یافت. او سه سال پس از ورود به این طریق از دنیا وداع گرفته، و در آن وقت شیخ هنوز به طریقهٔ جلیلهٔ عرفان داخل نشده بود.^۲

فرزندان ابن عربی - قدس الله روحه - مانند تبار و دیگر اعضای خانواده‌اش اهل علم و عرفان و وجود و حال و مقام بوده‌اند. او دو

۱- همان، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۳، ص ۳۵.

۲- رسالهٔ روح القدس فی محاسبة النفس، ص ۹۸ و شرح رسالهٔ روح القدس، ص ۹۶.

پسر با نامها سعد الدین محمد و عماد الدین ابو عبد الله محمد داشته است. سعد الدین در رمضان سال ۶۱۸ هجری در مَلطیه متولد شد و به سماع و اخذ حدیث پرداخت. او شاعر صوفی بوده و شعر نیکو می‌گفته است. وی را دیوان شعر مشهوری است. سعدالدین در سال ۶۵۶ یعنی سالی که هلاکو داخل بغداد شده و خلیفه‌المستعصم را کشته، در دمشق مرده و در جوار والدش مدفون شد. اما عماد الدین در سنه ۶۶۷ هجری در مدرسه صالحیه مرده و او نیز در کنار پدر و برادرش سعد الدین در دامنه کوه قاسیون به خاک سپرده شد^۱.

فرزند دیگر شیخ اکبر زینب بوده که از آغاز طفولیت اهل کشف و الهام و به احکام شرعی عالم بود. ابن عربی - قدس الله سره الشریف - در "فتوحات مکیه" درباره او فرمایشاتی دارد و می‌نویسد: « دختر شیرخواره‌ای داشتم که سنش کمتر از دو سال، روزی با او بازی می‌کردم. در این هنگام به او گفتم: "ای زینب! به سخنم گوش فراداد. بدو گفتم: " می‌خواهم مسئله‌ای از تو پرسم و استفتا نمایم. چه می‌گویی درباره مردی که با زن خویش جماع

۱- نفع الطیب، ج ۲، ص ۳۶۹ و ابن عربی حیات و مذهب، ص ۹۴ و محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۱۱.

می‌کند، ولی انزال منی نشده است؟" او با کلام فصیحی پاسخ گفت: "غسل بر او واجب است." مادرش و جدہ‌اش می‌شنیدند. جدہ‌اش فریاد کشید و بی‌هوش شد.^۱

همچنین در همان کتاب گرانسنگ دربارهٔ این دختر عارفه می‌نگارد: «همانا گروهی در مهد در حال شیرخوارگی سخن گفته‌اند و از این امر در شگفت نیستم. کسی را دیده‌ام که در شکم مادرش سخن گفته، و واجبی را اداء کرده است. به این صورت که مادرش زمانی که آبستن به وی بود عطسه کرد و خداوند را حمد گفته و آن جنین نیز از بطنش به وی "یرحمک الله" گفته است.» شیخ پس از این گفتار و نقل خاطرهٔ پیشین از دختر خردسال عالم خویش می‌نویسد: «در همان سال از این دختر جدا گشتم و او را نزد مادرش گذاشتم. و به مادرش اذن دادم، که در آن سال به حج رود. من هم از عراق رهسپار مکه شدم. و چون به عرفه رسیدم. در میان جماعتی که در معیت من بودند، به جستجوی اهل خود که در قافلهٔ شام بودند، رفتم. آن دخترک در حالی که پستان مادرش را می‌مکید مرا بدید. و خطاب به مادرش گفت: "ای مادر! این پدرم

است که آمده است. "مادر نگاه کرد. و مرا از دور بدید که به سوی آنها می‌روم. در این حال دخترک پیوسته می‌گفت: "این پدر من است." و دایی او مرا صدا زد. و من به جانبشان رفتم. چون دخترک مرا دید، بخندید. و پدر پدر گویان خود را به دامنم انداخت. ^۱

اما نخستین همسر شیخ بزرگوار مریم بنت محمد بن عبدون بن عبد الرحمن بجایی بانویی صالح و صاحب کشف و شهود و از خانواده بنو عبدون یکی از خانواده‌های اصیل و نجیب اشیلیه بوده است. بانوی یاد شده در تحول معنوی همسر خویش تأثیر عظیم داشته است. شیخ در باب پنجاه و سوم کتاب "فتوحات مکیه"، یعنی؛ همین باب که در صدد ترجمه و شرح آن بر آمدیم، از او یاد می‌کند و خاطره‌ای نیز از او نقل می‌کند که ما آن خاطره را در موضع نقل ترجمه نمودیم.

و همسر دوم وی مادر شیخ کبیر صدر الدین محمد بن اسحاق قونوی - رُوح الله روحه - است. ملا عبد الرحمن جامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس در این باره می‌فرماید: « شیخ بزرگ - رضی الله عنه - در آن وقت که از بلاد مغرب متوجه روم بود.

در بعض مشاهده خود به وقت ولادت وی و استعداد و علوم و تجلیات و احوال و مقامات وی و هرچه در مدت عمر و بعد از مفارقت در برزخ و بعد از برزخ بر وی گذشت و خواهد گذشت، مکاشف شد. بل شهد احوال اولاده الالهین و مشاهدهم و مقاماتهم و علومهم و تجلیاتهم و اسمائهم عند الله و حلیة کل واحد منهم و احوالهم و اخلاقهم و کل ما یجری لهم و علیهم الی آخر اعمارهم و بعد المفارقة فی برازخهم و ما بعدها. [یعنی؛ بلکه مشاهده کرد احوال فرزندان الهی خود را - مراد به فرزندان الهی وی طائفه‌ای هستند که به قوت ولایت تصرف کرده باشد در مادر طبیعت ایشان، تا که به ولادت ثانیه از مضیق رحم طبیعت بیرون آمده باشند، و از احکام وی رهایی یافته - و مشاهده کرد جمیع مشاهده ایشان را، و مقامات و علوم و تجلیات ایشان را. و مشاهده کرد نام‌هایی که ایشان راست نزدیک خدای تعالی - چه هر شخصی را به حسب استعداد خود از سعادت و شقاوت و مراتب سعادت و شقاوت اسمی است نزدیک خدای تعالی - و حلیه و شکل هر یک و احوال و اخلاق ایشان را و هر چه جاری می‌شود بر ایشان از آنچه به آن متفع گردند یا متضرر شوند تا آخر

عمرهای ایشان و آنچه بعد از مفارقت روح ایشان را پیش آید در برازخ و آنچه بعد از برازخ است از زمان بعث تا زمان قرار در دارالقرار. (ترجمه لاری) [و چون به قونیه رسید بعد از ولادت وی (= صدرالدین) و وفات پدرش، مادرش به عقد شیخ در آمد و وی در خدمت و صحبت شیخ تربیت یافت. ۱]

حال که زمان تولد و وفات شیخ و نجابت و جلالت خانواده وی روشن شد. اندکی به حالات و کرامات شیخ نیز می پردازیم. البته در مورد اساتید و سفرها و کتابها و افکار وی سخنی به میان نمی آوریم و خواننده را از مقصد اصلی این رساله دور نمی سازیم. شیخ اکبر پیش از دخول جدی به وادی تصوف، در شهر اشبیلیه، در دستگاه حکومت، به کتابت و دبیری اشتغال داشت. و خود وی این زمان را زمان جاهلیت نامید. در این زمان حالتی از خود نقل می کند که نشانه صفا و رحمت باطنی اوست. در کتاب "فتوحات مکیه" چنین می نویسد: «در سفری در زمان جاهلیت که به معیت پدرم بودم، در میان قرمونه و بلمه از بلاد اندلس مرور می کردم، که ناگاه به دسته ای از گورخران وحشی رسیدم، که به چرا

مشغول بودند. من به شکار آنها مولع بودم، و غلامانم از من دور. پیش خود اندیشیدم و در دلم نهادم که هیچ یک از آنها را با شکار آزار نرسانم. هنگامی که اسبم آن حیوانات را بدید به آنها یورش برد، ولی من او را از این کار باز داشتم. و در حالی که نیزه به دستم بود بدانها رسیدم و میان آنها داخل شدم. و چه بسا که سر نیزه به پشت بعضی از آنها می خورد، ولی آنها همچنان مشغول چرا می بودند. و سوگند به خدا سرشان را بلند نمی کردند، تا من از بین آنها گذشتم. سپس غلامان به دنبال من آمدند. و گوران بر میدند. و از جلوی آنها گریختند. و من سبب آن را نمی دانستم، تا این که بدین طریق خدا برگشتم و دانستم که سبب چه بوده است. و آن همان است که ما ذکر کردیم، یعنی؛ امان که در نفس من بر آنها بود در نفوس آنها سرایت کرده بود. ^۱

حق - سبحانه و تعالی - هر گاه بخواهد فردی را به وادی سلوک بکشاند و او را سالک طریق خود گرداند، در آغاز لذایذی از این راه به او می چشاند. به قول مولیٰ نجم الدین طبری: «می نمایند و می رُبایند». شیخ اکبر نیز در حق خویش چنین وصفی را با زبان

۱- فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۵۴۰. ترجمه از کتاب محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۱۴.

اشاره بیان نموده است. و آغاز سلوک خود را در سن بیست و یک سالگی، در سال ۵۸۰ هجری، در شهر اشبیلیه می‌داند. در "فتوحات مکیه" آورده است: « نلت هذه المقامات فی دخولی هذه الطريقة سنة ثمانین و خمسمائة فی مدة یسیره ». و علت دخول خود را به طریق تصوف، واقعه و مبشره‌ای می‌داند که به او نمایانند و بدین ترتیب متنبه شده و به خدا بازگشته است. چنان که نوشته است: « العلة عند القوم تنبیه من الحق ... و قد یكون التنبیه الالهی من واقعة و من الواقعة کان رجوعنا الی الله و هو اتم العلل لان الوقایع هی المبشرات و هی اوائل الوحی الالهی. »^۱

مؤلف کتاب محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی^۲ در این باره چنین می‌نویسد: شاید او (= شیخ اکبر) را در این واقعه (= در واقعه یاد شده) باروحانیت عیسی - علیه السلام - دیدار کرده باشد که در "فتوحات مکیه" او را شیخ اول خود می‌خواند، که به دست وی به خدای متعال بازگشته است. چنان که نوشته است: « و هو (ای عیسی) شیخنا الاول الذی رجعنا علی

۱- الشیخ الاکبر محبی الدین ابن عربی، ص ۸۲۰.

۲- محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸.

یدیه و له بنا عناية عظيمة لا يغفل عنا ساعة واحدة و ارجو ان ندرک زمان نزوله ان شاء الله ^۱. و باز تصریح کرده است که « عیسی - علیه السلام - در دخول او به طریق تصوف بر وی نظری داشته است: » و کان له (ای لعیسی) نظر الینا فی دخولنا فی هذا الطريق التي نحن الیوم علیها ^۲

جناب شیخ اکبر در دنیای تصوف صاحب عظمت و شکوه خاصی است. ملای جامی در نفحات الانس می‌گوید: « وی را اشعار لطیف و غریب. و اخبار نادر و عجیب است. مصنفات بسیار دارد. یکی از مشایخ بغداد در مناقب وی کتابی جمع کرده و در آنجا آورده که: " مصنفات شیخ - قدس سره - از پانصد زیادت است. " و حضرت شیخ به التماس بعضی از اصحاب رساله‌ای در فهرست مصنفات خود نوشته است. و در آنجا زیادت از دویست و پنجاه کتاب را نام برده، بیشتر در تصوف و بعضی در غیر آن (= علم جفر و علم حروف و ...). و در خطبه آن رساله، فرموده که: « قصد من در تصنیف این کتب نه چون سایر مصنفان تصنیف و تألیف بود، بلکه سبب بعض تصنیفات آن بود که بر من از حق - سبحانه - امری وارد

۱- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

می‌شد که نزدیک بود که مرا بسوزد خود را به بیان بعضی از آن مشغول می‌ساختم و سبب بعض دیگر آن که در خواب یا در مکاشفه از جانب حق - سبحانه و تعالی - به آن مأمور شدم. ^۱

در این عصر نیز جناب آقای عثمان یحیی محقق محترم مصری کلیه کتب شیخ را در دو جلد جمع آوری و فهرست کرده است.

در تاریخ امام یافعی - رحمه الله تعالی - مذکور است که: گفته‌اند که وی (= شیخ اکبر) را با شیخ شهاب الدین سهروردی - قدس الله روحهما - اتفاق ملاقات و اجتماع افتاده است. و هریک از ایشان در دیگری نظر کرده، و آنگاه از یکدیگر مفارقت نموده‌اند، بی آن که در میان ایشان کلامی واقع شود. بعد از آن وی را از حال شیخ شهاب الدین پرسیده‌اند. گفته است: "رجل مملو من قرنه الی قدمه من السنة" [یعنی؛ مردی است که از پای تا سرش سنت است] و شیخ شهاب الدین را از حال وی پرسیده‌اند. گفته است که: "هو بحر الحقایق" [یعنی؛ او دریای حقایق است] ^۲.

شیخ اکبر یکی از حالات خود را در فتوحات به رشته تحریر

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴۶.

۲- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴۶.

در آورده و شیخ مؤید الدین جندی در شرح خویش بر فصوص الحکم به نقل از شیخ خود، صدر الدین قونوی، روایت کرد که شیخ - رضی الله عنه - گفت: چون در ساحل اندلس به دریای روم (= مدیترانه) رسیدم، تصمیم گرفتم که به کشتی سوار نشوم، مگر پس از آن که تفصیل خوب و بد احوال ظاهر و باطن خود را که خداوند تا پایان عمر برایم مقدر کرده است، مشاهده کنم. از این رو با حضور تمام و شهود همه جانبه و مراقبتی کامل به خدای - سبحانه - متوجه شدم. در آن حال خدای - سبحانه - همه احوالی را که در باطن و ظاهر و تا پایان عمر، بر من می گذشت، حتی صحبت با پدرت، اسحاق بن محمد، صحبت با تو و احوال و علوم، اذواق، مقامات، تجلیات و مکاشفات و همه نصیب ترا از خداوند - سبحانه - مشهود من ساخت. آنگاه با بصیرت و یقین سوار کشتی شدم، و شد آنچه شد و از این پس نیز، بی کم و کاست، همان خواهد شد.^۱ یکی از حالات عرفا این است که می توانند بر عین ثابت افراد اطلاع یابند و از شقاوت و سعادت دنیوی و اخروی او آگاه گردند و از اعمال گذشته و آینده افراد مطلع گردند. و در هر عصری چنین

۱- ترجمه متن از دکتر عابدی در تعلیقه پایانی کتاب نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۸۹۹

عرفایی وجود دارند. شیخ اکبر نیز این حالت عرشی را دارا بوده است. شیخ صدرالدین - قدس سره - در کتاب فکوک می فرماید که: « شیخ ما را نظره‌ای بود مخصوص که چون خواستی که بر حال کسی اطلاع یافتی نظری به وی کردی و از احوال اخروی و دنیوی وی خبر کردی. »^۱

عارف حقیقی آن است که سه قلۀ حقیقت و طریقت و شریعت را فتح کرده است و هیچ گاه و در هیچ مرتبه‌ای حتا در مقام فنا از این سه دست نمی‌کشد، جز آن که در حالتی همچون دیوانه‌گان یا شبیه مجانین گردند، که در این صورت تکلیف برداشته می‌شود. در باب چهل و چهارم از "فتوحات مکیه" مذکور است که شیخ می‌گوید که: « وقتی مرا از من بستند. روزگاری بر من گذرانیدند که نماز می‌گزاردم به جماعت و امام بودم و جمیع اعمال نماز چنانچه می‌بایست به جای می‌آورم و مرا به آن هیچ شعوری نی‌نه به جماعت و نه به محل آن و نه به هیچ چیز از عالم محسوس. و به این که می‌گویم مرا بعد از اقامت خبر کردند، نه من به خود می‌دانستم. هر چه از من واقع شده بود، چون حرکات نایم

بود که از وی صادر می‌شود و وی از آن آگاه نه. دانستم که حق - سبحانه و تعالی - وقت مرا بر من محفوظ داشته بود و با من چنان کرده بود که با شبلی کرده بود که وی را در اوقات نماز به وی باز می‌دادند. اما نمی‌دانم که وی را به آن شعور می‌بود یا نه. آن را جنید - قدس سره - گفتند، گفت: " الحمد لله الذی لم یجر علیه لسان ذنب " ^۱

یکی دیگر از حالات عرفا شهود ارواح مقدسه و سؤال نمودن از آن ارواح پاک است. جناب شیخ نیز این حال را دارا بوده است. در فتوحات ^۲ آورده که: « بعد از نماز جمعه طواف می‌کردم. شخصی دیدم که طواف می‌کند که وی کسی را مزاحمت نمی‌کرد، و کسی وی را. به میان دو کس در آمد که ایشان را از هم جدا نمی‌کرد. دانستم که روحی است متجسد شده. سر راه وی نگاه داشتم و بر وی سلام کردم، و جواب من باز داد و با وی همراهی کردم و میان ما سخنان واقع شد، دانستم که احمد سبّتی (= از زهاد دوران هارون الرشید) است. از وی پرسیدم که: " چرا از روزهای هفته روز شنبه را به کسب تخصیص کردی؟ " گفت: از آن جهت که

۱- نجات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴۸ و ۵۴۹.

۲- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶۴۶.

خدای - تعالی - روز یکشنبه ابتدای خلق عالم کرد و در جمعه فارغ شد. پس در این شش روز که وی در کار ما بود، من در کار وی بودم و برای حفظ نفس خود کاری نکردم. چون شنبه آمد، آن را برای خود گردانیدم و در وی به کسب مشغول بودم از برای قوت آن شش روز.^۱

در میان عارفان کسانی هستند که عیسوی مشرب بوده و مظهر اسم المعیی حق - سبحانه و تعالی - هستند و مردگان را زنده می‌کنند. البته اگر عارفی قدرتمند نباشد در مقابل نجات جانی باید عوضی دهد و جانی فدا کند، ولی اگر توانایی زیادی داشته باشد و ظهور اسم المعیی در او شدید باشد، لازم نیست که در عوض احیاء جانی جان دیگر بدهد.

ملا عبد الرحمن جامی در کتاب نفحات الانس گوید: شیخ در فتوحات می‌آرد که: «یکی از مشایخ، ما را گفتند که: دختر فلان پادشاه که خلق را از وی منفعت بسیار است، و نسبت به شما اخلاص و اعتقاد دارد، بیملا است، به آنجا می‌باید رفت. شوهر وی استنبال کرد و شیخ را به بالین وی آورد. دید که در نزاع است، گفت:

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴۹.

زودتر وی را دریابید پیش از آن که برود! شوهرش گفت: چون دریابیم او را؟ گفت: وی را باز خرید! دیت کامل وی را آوردند. نزع و رنج جان کندن در توقف افتاد و دختر چشم خود بگشاد و بر شیخ سلام کرد. شیخ وی را گفت: ترا هیچ باک نیست، ولیکن اینجا دقیقه‌ای است که بعد از آن که ملک الموت نازل شد خالی باز نمی‌گردد، چاره نیست از بدلی. ما ترا از وی خلاص کردیم، این زمان از ما حق خود می‌طلبد. باز نخواهد گشت، مگر آن که جانی قبض کند. تو اگر زنده باشی خلق را از تو آسایش بسیار است، و تو بسیار عظیم القدری و فدای تو نمی‌شاید جز عظیم القدری. مرا دختری است که دوسترین دختران من است نزدیک من، وی را فدای تو می‌سازم. بعد از آن روی به ملک الموت کرد و گفت: بی آن که جانی ببری به نزدیک پروردگار خود نمی‌روی. جان دختر مرا بگیر بدل وی، که وی را از خدای - تعالی - باز خریدم. بعد از آن شیخ پیش دختر خود رفت، و وی را هیچ بیماری نی و گفت: ای فرزند! روح خود را به من بخش! زیرا که تو قایم مقام دختر پادشاه نمی‌توانی بود در منفعت. گفت: ای پدر جان من در حکم تست. ملک الموت را گفت: جان وی بگیر! در حال دختر شیخ

بیافتاد و بمرد.»

پس شیخ ابن عربی - رضی الله عنه - می گوید که: «نزدیک ما آن است که از آن که چیزی بدهند و جان مریض را باز خرنند چاره نیست، و لازم نیست که در عوض جان دیگر بدهند، زیرا که ما از خود این مشاهده کرده ایم که جان کسی را باز خریده ایم و هیچ جان در عوض نداده ایم.»^۱

گاهی در اعصار مختلف عارفان والا مقامی ظهور می کنند که هیمنانی بوده و ابراهیمی المشرّب هستند و توانایی بر تصرف ماده کائنات دارند و همچون حضرت ابراهیم آتش را برد و سرد می کنند و این مشرب را نیز محی الملة و الدین داشته است. خود در "فتوحات مکیه" قضیه ای نقل می کند که ملای جامی در "نفحات الانس" آن را ترجمه نموده است: در فتوحات می آرد که: «در سنه ست و ثمانین و خمسمائه (= سال ۵۸۶ هجری) در مجلس ما حاضر شد یکی از علما که بر مذهب فلاسفه رفتی و اثبات نبوت، چنانکه مسلمانان کنند، نکردی و انکار خوارق عادات و معجزات انبیاء - علیهم السلام - کردی. و اتفاقاً فصل زمستان بود، و

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۵۰.

در مجلس منقل آتش افروخته بودند. آن فلسفی گفت که: عامه می‌گویند که: ابراهیم را - علیه السلام - در آتش انداختند و نسوخت و این محال است، زیرا که آتش بالطبع مُحْرِق است مر اجسام قابله را. پس بنیاد تأویل کرد و گفت: مراد به آتش مذکور در قرآن، آتش غضب نمرود است و مراد به انداختن ابراهیم در آن آتش، آن است که غضب بر وی واقع شد، و مراد به آن که آتش وی را نسوخت آن که غضب را بر وی نراند به جهت غلبه ابراهیم به دلیل و حجت بود. چون آن فلسفی از کلام خود فارغ شد، بعضی از حاضران مجلس (به قول ملای جامی مراد از آن "بعضی" خود شیخ است) گفت: چه می‌گوی؟ که ترا صدق آنچه خدای تعالی گفته‌است که: آتش را بر ابراهیم - علیه السلام - بَرَد و سلام گردانیدیم، بنمایم. و مقصود من از این، رفع انکار معجزه ابراهیم است - علیه السلام - نه اظهار کرامت خویش. آن منکر گفت که: این نمی‌تواند بود. گفت: این آتش که در این منقل است همان آتش هست که می‌گویی بالطبع مُحْرِق است؟ گفت: هست. منقل را برداشت و آتشها را در دامن منکر ریخت، و مدتی بگذاشت، و به دست خود هر طرف می‌گردانید و جامه وی نسوخت. باز آن آتش را در منقل ریخت و

منکر را گفت: دست خود بیار! چون دست وی به نزدیک آتش رسید، بسوخت. پس گفت: روشن شد که سوختن و ناسوختن آتش به فرمان خداوند است - سبحانه - نه به مجرد طبع؟ منکر اعتراف نمود و ایمان آورد. ^۱

از حالات عرفا این است که سخن موجودات را فهم کنند و این چنین مقامی را بسیاری از عرفا در اواسط طریقت خود دست یابند. همچنان که جناب محبی الدین ابن عربی از شیخ ابوالعباس حریری نقل کرده است. ملای جامی در "نفحات الانس" متن "فتوحات مکیه" را ترجمه کرد: «شیخ ابوالعباس حریری در سنه ثلاث و ستمائة (= در سال ۶۰۳ هجری) در مصر با من گفت که: با شیخ ابو عبدالله قربانی در بازار می‌رفتم، وی قصریه‌ای گرفته بود از برای فرزند صغیر خود - و قصریه ظرفی را گویند از شیشه که در آنجا بول کنند - و جماعتی مردم صالح با من پیوستند. جایی بنشستیم که چیزی خوریم، خاطر بر آن قرار گرفت که به جهت نان خورش قدری شیرۀ نیشکر بگیریم. ظرفی حاضر نبود، گفتم: آن قصریه نو است و هیچ ناپاکی در آنجا نرسیده است، شیرۀ شکر را

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۵۱.

در آنجا کردند. چون بخوریم و مردمان پراکنده شدند، با ابو عبد الله می‌رفتیم و قصریه در دست وی، ناگاه از آن آواز آمد که: "بعد از آن که اولیاء الله در من چیزی خورده باشند، من جایگاه بول و ناپاکی شوم؟ سوگند به خدای که همچنین نخواند بود." از دست وی بجست و بر زمین افتاد و خرد بشکست، و از آن صورت حالتی عجب در ما تصرف کرد. شیخ - رضی الله عنه - می‌گوید که: با شیخ ابوالعباس گفتم که: شما از موعظه آن قصریه غافل شده‌اید. مقصود نه آن است که شما توهم کرده‌اید، بسیار ظرفها که در آنجا کسانی بهتر از شما خورده‌اند و جایگاه ناپاکی نشد، بلکه مقصود تنبیه شما بوده است که بعد از آن که دل‌های شما موضع معرفت خدای - تعالی - شده است، نمی‌باید که آن موضع اغیار گردانید و در آنجا چیزهایی را که خدای - تعالی - از آن نهی کرده است جای دهید. و آن که بشکست اشارت به آن است که می‌باید که پیش حق - سبحانه - همچنین شکسته باشید. پس شیخ ابوالعباس انصاف داد که ما متنبه نشده بودیم به آنچه تو فرمودی.^۱

حق - سبحانه و تعالی - گاهی اوقات سالک را در خواب یا

بیداری به مقامی که بعدها بدان می‌رسد آگاه می‌کند.

شیخ اکبر در "فتوحات مکیه" واقعه‌ای نقل می‌کند و می‌نویسد: «در سال ۵۹۹ در مکه خواب دیدم که کعبه از خشت طلا و خشت نقره بنا شده، کامل گشته، پایان پذیرفته و در آن نقصی موجود نیست. من به آن و زیبایی آن خیره شده بودم که ناگهان دریافتم که در میان رکن یمانی و رکن شامی که به رکن شامی نزدیکتر بود جای دو خشت، یک خشت زر و یک خشت سیم، از دیوار خالی است. در رده بالای یک خشت طلا کم بود و در رده پایین یک خشت نقره، در این حال مشاهده کردم نفس من در جای آن دو خشت منطبع گشت و من عین آن دو خشت می‌بودم، به این صورت دیوار کامل شد. در کعبه چیزی کم نماند، در می‌یافتم که عین آن دو خشت شدم و آنها عین ذات من هستند و در آن شک نداشتم. و چون بیدار شدم خداوند متعال را سپاس گفتم و این رؤیا را پیش خود تأویل کردم که من در میان صنف خود، مانند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - باشم در میان انبیا و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من. در این حال آن حدیث نبوی را به یاد آوردم که رسول خدا در آن، نبوت را به دیوار و انبیا را به

خشتهای تشبیه کرده که دیوار از آنها ساخته شده و خود را آخرین خستی دانسته است که دیوار نبوت به واسطه آن به نحو کامل پایان پذیرفته است که دیگر بعد از وی نه رسولی خواهد بود و نه نبیی. رؤیای مذکور را در مکه برای کسی که علم رؤیا می‌دانست و اهل تَوَزَّر بود نقل کردم ولی از بیننده آن نام نبردم، او هم رؤیای مرا آنچنان تعبیر کرد که به خاطر من خطور کرده بود.^۱

به حقیقت کرامات شیخ اکبر بیش از آن است که در این جا نقل شده است و لازم است همه آثار شیخ به خصوص "فتوحات مکیه" فحص شود و حالات و کرامات وی استخراج گردد که هر یک از حالات او کد و رمزی است برای سالک طریقت.

اما اثر گرانبهای شیخ اکبر محی الدین ابن عربی؛ فتوحات مکیه در تصوف از مهمترین آثار عرفانی شمرده می‌شود و محتوی جمیع معارف و علوم صوفیه مطابق مذهب و طریقه وی است. این کتاب گرانقدر مفصل‌ترین کتاب متصوفه است و مشتمل است بر ۵۶۰ باب از اسرار حقیقت و طریقت و شریعت. شامل عرفان نظری، عرفان عملی، تأویل عرفانی، اسرار شریعت، علم حروف،

۱- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

حکایات عرفانی و....

شیخ اکبر در سال ۵۹۹ هجری قمری شروع به تألیف کتاب کبیر "فتوحات مکیه" نمود و سفر اول آن را تقریباً در همان سال به پایان رسانید. و دو سال پیش از مرگش، در سال ۶۳۶ هجری قمری از کتابت جمیع آن فراغت یافت^۱.

حضرت علامه طباطبایی می فرماید: مرحوم استاد ما حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: روزی محبی الدین به ابن فارض گفت: شما شرحی برای "تائیه" خود بنویسید! ابن فارض در جواب می گوید: شیخنا، این "فتوحات مکیه" شما شرح تائیه ابن فارض است^۲.

شیخ اکبر را کتاب مهم دیگری است با نام "فصوص الحکم" که به اندماج حقایق و معارف الهی در آن درج نموده است. ملای جامی می گوید: خواجه پارسا - قدس سره - درباره این دو کتاب گفت: «والد ما می فرمود که فصوص جان است و فتوحات دل»^۳. اساتید ما از علامه طباطبایی - قدس الله روحه - نقل کرده اند که ایشان

۱- محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۷۳.

۲- مهر تابان، ص ۲۶۳.

۳- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴۷.

فرمودند: « فصوص مشت مشت می دهد و فتوحات دامن دامن »
 بالاخره در فضیلت شیخ اکبر همین بس که آقا علی قاضی
 - روحی له الفداء - در باره وی فرمودند: « بعد از مقام عصمت و
 امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقایق
 نفسانی در حد محیی الدین عربی نیست و کسی به او
 نمی رسد. » و نیز فرمودند: ملا صدرا هرچه دارد از محیی الدین
 دارد و در کنار سفره او نشسته است^۱

مذهب محیی الدین ابن عربی

لبّ دین توحید است و ولایت. و قشر دین فروع است و
 احکام. پس اساس دین توحید است و ولایت. زیرا تا توحید و
 ولایت نباشد، دین بنیان نمی گیرد. اهل سنت از لبّ دین تنها توحید
 را برگزیدند و ولایت را رها کردند و بر احکام و فروع دین اصرار
 ورزیدند. اما تشیع علاوه بر این که بر فروع دین همت گماردند،
 دو رکن دین را چنگ زده و درخت تنومند دین را به طور کامل در
 سینه خود کاشتند. بنابراین ریشه تشیع توحید است و ولایت.

۱- دومین یادنامه علامه طباطبایی - قدس سره -، ص ۴۱.

محبی الدین ابن عربی - قدس الله تعالى نفسه الزكية - همچون شیعیان اثنی عشری بر دو رکن رکن دین پافشاری می کند. وی توحید و شعب آن را بر ممشای امامیه طرح نموده و در باب ولایت وجود انسان کامل معصوم با بدن عنصری در نشئه طبیعت را لازم و ضروری می داند. و این مبنا یعنی وجود انسان کامل با بدن عنصر ص و عصمت آن جناب بر مدار باور صریح و استوار شیعه اثنی عشری است و از عقاید متفرد امامیه است^۱. اگر انسان منصف رجوع کند به فص آدمی "فصوص الحکم" که در بیان لزوم وجود انسان کامل زنده در دامن طبیعت است. و بنگرد به باب سیصد و شصت و ششم "فتوحات مکیه" که اختصاص به آقا ولی عصر - ارواحنا له الفداء - دارد، و در بیان وزرای امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. و فهم کند جمله عرشی وی را در باب ششم "فتوحات مکیه" در مورد فضیلت امیرالمؤمنین - علیه السلام - که فرمود: «أقرب الناس إليه علی بن ابی طالب امام العالم و سرّ الانبیاء أجمعین». یعنی؛ "مقرب ترین مردم و نزدیک ترین کس

۱- شرح جمل العلم والعمل، سید مرتضی علم الهدی، ص ۱۹۳ و تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۸۴ و تنزیه الانبیاء، سید مرتضی علم الهدی، ص ۸ و کشف المراد، علامه حلی، ص ۳۶۴ و...

نزد جناب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی بن ابی طالب -
 - علیهما السلام - است و او امام عالم و سرّ جمیع انبیاء است. "، در
 خواهد یافت که وی شیعهٔ اثنی عشری است. حتا می توان گفت:
 شیخ اکبر از شیعیان دو آتشه است. زیرا ایشان در باب بیست و نهم
 "فتوحات مکیه" نسل بی بی دو عالم فاطمه زهرا - سلام الله علیها -
 را ذاتاً طاهر می داند. البته جای هیچ انکار نیست که شیخ اکبر
 - رضوان الله تعالی علیه - در احکام و فروع دین از اهل سنت شمرده
 می شود.

بر اساس نکات یاد شده بزرگان شیعه همچون شیخ بهایی در
 "اربعین" و قاضی نورالله شوشتری در "مجالس المؤمنین" و
 میرزا محمد اخباری در "رجال کبیر" و دیگر فحول شیعی جناب
 محیی الدین ابن عربی را از شیعیان دانستند.

الباب الثالث والخمسون

**فى معرفة ما يلقى المرید على
نفسه من الاعمال قبل وجود الشيخ**

[المقدمة]

- ١- اذا لم تَلَقَ استاذًا فكن فى نعت من لأذا
 - ٢- و قطعَ نفسه و اللية
 - ٣- و تسبيحا و قرأنا
 - ٤- و أضعفه و أحياء
 - ٥- فكان له الذى يبغيه
 - ٦- و جاءته معارفه
 - ٧- فهذا قد أبنتُ له
- فكن فى نعت من لأذا
لَ أفلاذا أفلاذا
فاسهده بمن حاذى
فلما لم يقل ماذا
ه تلميذا و استاذا
زرافات و أفذاذا
فلا ينفك عن هذا

اعلم ايديك الله و نورك انه اول ما يجب على الداخل فى هذه الطريقة الالهية المشروعة طلب الاستاذ حتى يجده. و ليعمل فى هذه المدة التى يطلب فيها الاستاذ، الاعمال التى أذكرها به و هى أن يلزم نفسه تسعة اشياء فانها بسائط الاعداد

فيكون له في التوحيد اذا عمل عليها قدم راسخة و لهذا جعل الله الافلاك تسعة أفلاك. فانظر ما ظهر من الحكمة الالهية في حركات هذه التسعة. فاجعل منها أربعة في ظاهرک و خمسة في باطنک.

فالتى في ظاهرها ﴿ الجوع و السهر و الصمت و العزلة ﴾ فائنان فاعلان و هما الجوع و العزلة و اثنان منفعلان و هما السهر و الصمت. و أعنى بالصمت ترك كلام الناس و الاشتغال بذكر القلب و نطق النفس عن نطق اللسان الا فيما أوجب الله عليه. مثل قراءة أم القرآن أو ما تيسر من القرآن فى الصلاة و التكبير فيها و ما شرع من التسبيح و الاذكار و الدعاء و التشهد و الصلاة على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى ان تُسَلِّمَ منها. فتفرغ لذكر القلب بصمت اللسان فالجوع يتضمن السهر و الصمت تتضمنه العزلة.

و اما الخمسة الباطنة فهى ﴿ الصدق و التوكل و الصبر و العزيمة و اليقين ﴾ فهذه التسعة أمهات الخير تتضمن الخير كله و الطريقة مجموعة فيها فالزمها حتى تجد الشيخ.

ترجمه

- ۱- اگر استادی را دیدار نمودی و خدمت شیخی نرسیدی همانند کسی باش که به استاد پناه برد.
- ۲- (همانند کسی که) نفس خویش و شب را بریده بریده و پاره پاره نمود. [و سهر را برگزید]
- ۳- (همانند کسی که) به تسبیح و قرآن اشتغال یافت و به خاطر کسی که در برابر اوست خواب خویش را کاست. [سهر را سلوک خود ساخت]
- ۴- (همانند کسی که) خود را ضعیف نمود و خود را زنده گردانید [و جوع را برنامه خود ساخت]. سپس چون و چرا نگفت. [و صمت را برگزید]
- ۵- پس برای چنین شخصی سزاست که هم شاگرد شود و هم استاد گردد.
- ۶- و معارف به چنین کسی انبوه انبوه و تک به تک رو می‌آورند.
- ۷- پس این باب را برای او بنا نمودم. پس نباید از این باب جدا شود.

بدان - ایدک الله و نورک - اولین و نخستین قدمی که بر سالک طریق مشروع الهی لازم و ضروری است، جستجو برای وجدان شیخ استاد است. و در مدتی که در جستن استاد است باید اعمالی را به انجام رساند، اعمالی که من برای سالک (مبتدی) یادآور می‌شوم. اما آن اعمالی که پیوسته باید با سالک ملازم و همراه باشد، نه عمل است. زیرا اعداد یک تا نه، اعداد بسیطند. [و برای ترکیب اعداد دیگر لازم و پایه‌اند] ^۱. پس اگر مرید این اعمال نه گانه را به انجام رساند، در توحید استوار و پایدار گردد. به همین دلیل خدای تبارک و تعالی افلاک را نه گانه ساخت. پس بنگر به حکمت الهیه‌ای که در حرکات این افلاک ظاهر گشت.

پس چهار عمل از اعمال نه گانه را در ظاهر مقرر ساز و پنج عمل از اعمال نه گانه را در باطن استوار گردان.

اعمال ظاهری؛ جوع و سهر و صمت و عزلت است. جوع و عزلت فاعلند و تأثیرگذار. و سهر و صمت نیز منفعلند و تأثیرپذیر ^۲.

۱- یعنی برای اعمال سنگین عرفانی، این اعمال نه گانه پایه و اساسند.
 ۲- شیخ در کتاب حلیة الابدال می‌فرماید: نتیجة جوع، سهر است و نتیجة عزلت، صمت است.

اما مراد از صمت، ترک سخن با مردم و اشتغال به ذکر قلبی و تکلم دل برای جلوگیری از نطق لسانی است. مگر آن نطق لسانی که خدای تعالی لازم و واجب گردانید. مانند قرائت ام القرآن و فاتحه الكتاب یا قرائت مقدار ممکن از قرآن در نماز و قرائت تکبیر در نماز و قرائت آنچه که دین و شرع امضاء نمود. همانند تسبیح و اذکار و دعاء و تشهد و صلوات بر جناب رسول الله - صلی الله و علیه و آله و سلم - ...

پس با صمت لسانی بر ذکر قلبی جدیت نما.

نتیجه آنچه برفت آن است که جوع، سهر را به دنبال دارد و صمت، عزلت را.

اما پنج عمل باطنی؛ صدق و توکل و صبر و عزیمت و یقین است.

این اعمال نه گانه امهات خیر است و همه خیرات را در بر می گیرد و طریقت مجموعه این اعمال است. پس تا هنگام وجدان شیخ پیوسته با این اعمال همراه باش.

شرح

در آغاز لازم است، هر چند مختصر، آگاه شویم که مراد کیست؟ و به چه کسی مرید گویند؟

مراد کیست؟

شیخ اکبر در باب دویست و بیست و هفتم "فتوحات مکیه" در بیان شناخت حال مراد می‌نویسد:

«اعلموا ان المراد فی اصطلاح القوم هو المجذوب عن ارادته مع تهیؤ الامور له فهو يجاوز الرسوم و المقامات من غیر مشقة بل بالتذاذ و حلاوة و طیب تهون علیه الصعاب و شدائد الامور»

یعنی؛ "بدانید که "مراد" در اصطلاح طائفة صوفیه همان کسی است که با مهیا شدن امور برای او از اراده خویش گسسته و مجذوب حق سبحانه شده. پس مراد از رسوم و مقامات بدون مشقت و رنج می‌گذرد و تجاوز می‌کند. بلکه با خوشی و شیرینی و آرامشی که دشواریها و سختیهای امور را بر او آسان می‌گرداند، می‌گذرد." [به عبارت دیگر ذات اقدس اله برای مراد اموری را

مهیا می‌کند، تا با استفاده از آن امور شادان بر او آسان گردد، بلکه از شادان لذت ببرد، مانند فرد قدرت‌مندی که از حمل طفل سبک وزن در رنج و تعب نبوده، بلکه از حمل آن لذت می‌برد [

مرید کیست؟

محبی الدین ابن عربی در باب دوست و بیست و هشتم "فتوحات مکیه" در بیان حال مرید می‌فرماید:

« لفظة المرید عند المحققین من اهل الله تطلق بازاء المنقطع الى الله، المؤثر جناب الله الساعی فی محاب الله و مرضیه »

یعنی؛ "لفظ مرید نزد محققین اهل الله به شخصی اطلاق می‌شود که فقط به سوی خدا قدم برداشته و درگاه خدا را برگزیده و برای دوستی خدا و خشنودی او تلاش می‌نماید."

ابوطالب مکی در فصل بیست و هفتم کتاب گرانسنگ "قوت القلوب" در بیان اوصاف اولیه مرید می‌فرماید:

« یکی از عرفاء فرمود: آنچه که بندگان را از حق سبحانه دور می‌سازد سه چیز است؛ قلت صدق در ارادت و جهل به طریقت و گفتار علمای بوالهوس.

و برخی از علمای ما گفته‌اند: هرگاه مطلوب در پرده باشد و محجوب، و راه نامعلوم باشد و پنهان، و اختلاف موجود باشد و محقق، حق و واقعیت هویدا نگردد. و اگر حق آشکار نشود، مرید متحیر گردد.

بدان که مرید را هفت خصیصه لازم و ضروری است.

(۱) صدق و راستی در ارادت است. و نشانه آن تدارک محیط آماده است.

(۲) توسل به طاعت است. و نشانه آن دوری جستن از همنشینان زشت کردار است.

(۳) معرفت بحال نفس خویش است. و نشانه آن استکشاف و دریافتن آفات نفس است.

(۴) مجالست و همنشینی با عالم بالله است. و نشانه آن برتر دیدن عالم بالله نسبت به غیر او است.

(۵) توبه نصوح است. و بدان حلاوت و شیرینی طاعت را در می‌یابد. و در عمل پایدار و استوار می‌شود. و نشانه آن براندازی اسباب هوی و هوس و زهد ورزی در آنچه که نفس بدان مایل و راغب است.

(۶) کسب و ارتزاق حلال است و نشانه آن اباحه شرعی آن است.

(۷) همنشین پاک و صالح است، که مرید را بر انجام اعمال یاری رساند. و نشانه این گونه همنشین، معاونت و یاری او بر انجام برّ و تقوی و نهی نمودن از انجام گناه و ستم است. این هفت خصیصه پایه ارادت است. و ارادت جز به این هفت راست نگردد و قوام نگیرد.

و این خصال هفتگانه به چهار کردار استعانت می‌شوند. و آن چهار، اساس بنیادین این هفت صفت است. و ارکان این خصایص هفتگانه با این چهار عمل قوت گیرند و توانمند گردند. اولین این چهار عمل، جوع است، سپس سهر، سپس صمت و سپس خلوت است.

این چهار تا زندان و تنگنا و مانع و در بندساز نفس هستند، و صفات نفس را ضعیف و معاملات او را نیکو می‌گردانند. و هر یک از آنها صنعتی نیکو و اثری زیبا در قلب دارند.

اما جوع مقداری از خون قلب را می‌کاهد. و آن را سپید می‌گرداند. و در آن سپیدی نور قلب است. و پیه قلب را ذوب

می‌کند. و ذویش رقت قلب را به‌مراه دارد. و رقت قلب کلید هر خیر است. چراکه قساوت کلید هر شر است. و هنگامی که خون قلب کاسته شود، راه دشمن از طریق خون تنگ و ضیق می‌شود. زیرا خون قلب مکان دشمن است. پس اگر زمانی قلب رقیق گردد، قدرت و توان دشمن ضعیف می‌شود. زیرا قدرت و توان دشمن در غلظت قلب است.

بزرگان فلسفه گویند: "خون مکان نفس است." و این قول صحیح است. زیرا این قول با آنچه که در تورات آمده موافقت دارد: در تورات نوشته شده که: "ای موسی رگها را مخور، زیرا آنها مأوای هر نفس است."

بنابراین در جوع کاهش خون است. و کاهش خون راه دشمن را ضیق می‌کند. و با سرنگونی مکان نفس [یعنی خون] نفس ضعیف می‌گردد.

و در خبری از حضرت عیسیٰ علیه السلام نقل شده که ایشان خطاب به حواریون گفته‌اند: "ای جماعت حواریون! شکمهایتان را گرسنگی دهید. و کبدهایتان را تشنگی دهید. و بدنهایتان را عریان سازید. شاید دلهایتان خدای عزیز را ببیند. یعنی "با حقیقت زهد و

صفای دل، خدا را مشاهده کنید."

پس جوع کلید زهد و مفتاح در آخرت است. جوع موجب ذلت و فروتنی و ضعف و شکستگی نفس است. و در آن حیات دل و صلاح قلب است. و کمترین چیزی که در جوع است، برگزیدن صمت است. و در صمت سلامت و عافیت است. و عافیت غایت و هدف خردمندان است.

سهل - رحمه الله - گفت: تمام خیر در چهار خصلت جمع گشته است. و ابدال به این چهار ابدال گردیده‌اند. و آن چهار تا تهی نگه داشتن شکم، صمت، سهر و عزلت گزیدن از مردم است. و (همو) گفت: کسی که بر جوع و بلا صبر ننماید، به مقام ابدال نائل نگردد.

عبدالواحد بن زید به خدا قسم می‌خورد که صدیقین؛ صدیقین نشده‌اند، مگر با جوع و سهر. زیرا این دو دل را نورانی می‌کنند و قلب را جلاء می‌دهند. با نورانیت دل، عالم غیب معاینه و مشاهده می‌شود. و با جلائیّت و زلائیّت قلب، یقین بی‌ریب و خالص می‌گردد. در این صورت روشنی و پاکی بر سپیدی و رقت قلب داخل می‌شوند. در نتیجه دل همچون ستاره‌ای درخشان در

آینه بی زنگار طلوع می‌کند. و غیب را با غیب (دل) مشاهده می‌کند. و با شهود جاویدان، از آنچه که فناءپذیر است، دست می‌کشد، و زهد می‌ورزد. با بصیرت به سختی عذاب، میل و رغبت او به امور زود گذر هوس کاسته می‌شود و برای مشاهده آخرت و بلندای درجات (و شهود خدای تعالی) به طاعات علاقمند می‌گردد. در نتیجه آرزوی دیرین وی شتابان برآورده می‌گردد و امور زوال‌پذیر از چشم او می‌افتد و غایب می‌شود و در مقابل غایب رو می‌آورد و حاضر می‌گردد، ولی آن حاضر نیز غایب می‌شود و از میان برمی‌خیزد. حاضری که مطلوب و محبوب او بود. پس امر زود گذر فانی را دوست نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد. و امر دیرین و پایدار می‌طلبد. و به آن میل می‌کند. و برای او عیب دنیا هویدا می‌گردد. و اسرار باطنی آشکار می‌شود. و پرده پنهان غفلت از میان برمی‌خیزد. در این حالت عبد نسبت به حارثه انصاری مؤمن واقعی می‌شود. زیرا خود او گوید: نفسم را از دنیا باز داشتم. و کأن آشکارا به عرش پروردگار می‌نگریستم. و مثل این که اهل بهشت را می‌بینم، که یکدیگر را زیارت می‌کنند. و اهل آتش را می‌بینم، که هم قسم می‌شوند.

یکی از علمای ما گفته است: اگر کسی چهل شب خالصانه بیداری کشد و سهر برپا بدارد، ملکوت آسمان بر او منکشف می‌شود.

و همو می‌گفت: تمام خیر در چهار امر جمع گشته است، که یکی از این چهار امر، سهر و بیداری شبانه است.

بدان که خوابیدن علماء از روی غلبه خواب بعد از سهر طولانی همراه با قیام عبادی برای آنها مکاشفه و شهودی به همراه دارد. و قرب آنان به خدا و ورود آنان به ملکوت است.

از خصایص ابدال این است که خوردن ایشان از روی نیاز است و خوابیدن ایشان از روی غلبه خواب است و گفتارشان از روی ضرورت و ناچاری است...

و در خبر است که خواب قیلوله کنید. زیرا شیاطین قیلوله ندارند و برای قیام شبانه از قیلوله روز مدد جویند. در گفتار حق سبحانه تعالی آمده که «استعینوا بالصبر و الصلاة»^۱ و [در تفسیر این آیه] گفته شده: برای قیام شب از روزه کمک گیرید. و [در تفسیری دیگر] گفته شده: برای جهاد با نفس از جوع و نماز شب

استعانت جوید. و [در تفسیری دیگر] گفته شده: برای دوری از زشتیها از صبر و نماز یار طلبید.

من از ثوری روایت می‌کنم که: دو خصلت دل را قسی می‌کند؛ پرخوری و پرحرفی.

از مکحول روایت می‌کنم که: خداوند سه خصلت را دوست دارد و سه خصلت را دشمن دارد. اما آن سه خصلتی را که حق - سبحانه - دوست دارد: کم‌خوری و کم‌خوابی و کم‌حرفی. اما آن سه خصلتی که حق تعالی بد دارد: پر‌خوری و پر‌خواب و پر‌حرفی.^۱

میزان اتم

این که شیخ فرمود: "اعمال ظاهری؛ جوع و سهر و صمت و عزلت است" به میزان صادقی مؤید است.

کشاف حقایق حضرت امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:
لا راحة لمؤمن على الحقيقة الا عند لقاء الله و ما سوى ذلك ففي اربعة اشياء:

صمت تعرف به حال قلبک و نفسک فیما یکون بینک و بین

۱- قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۷۴ - ۱۷۶.

بارئک.

و خلوة تنجو بها من آفات الزمان ظاهراً و باطناً.
 و جوع تمیت به الشهوات و الوسواس و الوسوس.
 و سهر تنور به قلبک و تنفی به طبعک و تزکی به روحک،^۱
 یعنی؛ به حقیقت هیچ آسایش و آرامشی برای مؤمن نیست،
 مگر هنگام لقاء الله و جز این نیست. و این آسایش با چهار چیز
 حاصل گردد:

صمت؛ که با آن حال دل و نفس خویش را خواهی دانست و به
 آنچه که میان تو و خداوند توست آگاه خواهی شد.
 خلوت؛ که با آن از آفات ظاهری و باطنی زمان خودت نجات
 یابی.

جوع؛ که با آن شهوات، وسواس و وسوس خویش را
 بمیرانی.

سهر؛ که با آن دلت را روشن گردانی و طبعت را پاکیزه کنی و
 روحت را تزکیه نمایی.

۱- مصباح الشریعة، ص ۱۱۵ و بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۹.

هتڻ باب

﴿ وصل شارح ﴾

[ذكر الاعمال الظاهرة و الباطنة التي يأخذ بها
المرید نفسه]

و انا اذكر لك من شأن كل واحدة من هذه الخصال ما
بحرّضك على العمل و الدؤب عليها و الله يتفعلنا و اياك و
يجعلنا من أهل عناية.

و لتبتدىء بالظاهرة اولاً و النقل:

[العزلة]

اما العزلة و هي رأس الاربعة المعتبرة، التي ذكرناها عند الطائفة.

أخبرني أخى فى الله تعالى عبد المجيد بن سلمة خطيب مرشانة الزيتون من أعمال اشبيلية من بلاد الاندلس و كان من أهل الجدة و الاجتهاد فى عبادة فأخبرني سنة ست و ثمانين و خمسمائة قال: كنت بمنزلتى بمرشانة ليلة من الليالى فقامت الى خربى من الليل فينا أنا واقف فى مصلاى و باب الدار و باب البيت على مغلق و اذا بشخص قد دخل على و سلم و ما أدري كيف دخل فجذعت منه و أجزت فى صلاتى فلما سلمت قال لى يا عبدالمجيد من تأنس بالله لم يجزع ثم نفص الثوب الذى كان تحتى أصلى عليه ورمى به و بسط تحتى حصيراً صغيراً كان عنده و قال لى: صل على هذا قال: ثم أخذنى و خرج بى من الدار ثم من البلد و مشى بى فى أرض لا أعرفها و ما كنت أدري أين أنا من أرض الله فذكرنا الله تعالى فى تلك الاماكن ثم ردنى الى بيتى حيث كنت قال فقلت له: يا أخى بماذا يكون الابدال ابدالاً؟ فقال لى: بالاربعة التي ذكرها ابوطالب فى

القوت ثم سماها لى الجوع و السهر و الصمت و العزلة قلنا ثم قال لى عبد المجيد: هذا هو الحصر فصليت عليه و هذا الرجل من أكابرهم يقال له معاذ بن أشرس .

اما العزلة فهى ان يعتزل المرید كل صفة مذمومة و كل خلق دنىء هذه عزلته فى حاله .

اما فى قلبه فهو ان يعتزل بقلبه عن التعلق بأحد من خلق الله من أهل و مال و ولد و صاحب و كل ما يحول بينه و بين ذكر ربه بقلبه حتى عن خواطره و لا يكن له همّ الا واحد و هو تعلقه بالله .

اما فى حسه فعزلته فى ابتداء حاله الانقطاع عن الناس و عن المألوفات . اما فى بيته و اما بالسياحة فى أرض الله فان كان فى مدينة فبحيث لا يعرف و ان لم يكن فى مدينة فيلزم السواحل و الجبال و الاماكن البعيدة من الناس فان أنست به الوحوش و تألفت به و أنطقها الله فى حقه فكلمته أو لم تكلمه فليعتزل عن الوحوش و الحيوانات و يرغب الى الله تعالى فى أن لا يشغله بسواه و ليثابر على الذكر الخفى و ان كان من حفاظ القرآن فيكون له منه حزب فى كل ليلة يقوم به فى صلاته

لثلا ینسأه و لا یكثر الاوراد و لا الحركات و لیرد لاشتغاله الی
قلبه دائماً هكذا یكون دأبه و دیدنه.

ترجمه

«وصل شارح»

من شأن و منزلت هر یک از این خصال را برایت یادآور
می‌شوم، تا این این خصوصیات تو را بر انجام این اعمال
برانگیزاند و برای خوی گرفتن به آنها حریص گرداند.
خدا ما را و تو را نفع رساند و ما را از تبار اهل عنایت خویش
قرار دهد.

حال باید از اعمال ظاهری آغاز نمایم و بدانها پردازیم.
اما عزلت، رأس اعمال چهارگانه است. اعمال چهارگانه
معتبری که نزد جماعت عرفا ذکر کردم.
برادر خدایی و دوست الهی ام عبدالمجید بن سلمه خطیب
مرشانه الزیتون، از اطراف اشبیلیه، از بلاد اندلس، که در نماز اهل
سعی و تلاش بود، در سال ۵۸۶ هجری قمری به من خبر داد:
در شبی از شبها در منزل خود در مرشانه بودم. و پاسی از شب

را قیام نمودم و نماز گزاردم. در این هنگام در مصلاّیم ایستاده بودم. و در خانه و اتاق بر من بسته بود. ناگهان شخصی بر من وارد شد و سلام کرد. - نمی دانم چگونه داخل شد - از ورودش پریشان شدم. و نماز را مختصر ساختم. و چون سلام دادم. به من گفت: ای عبدالمجید! کسی که با خدا انس دارد، پریشان و مضطرب نمی شود. سپس سجاده ای را که بر آن نماز می گزاردم، کشید و آن را دور انداخت و زیر پاهایم را حصیر کوچکی که نزدش بود پهن نمود. و به من گفت: بر این حصیر نماز بگذار. پس دستم را گرفت و مرا از خانه و سپس از شهر بیرون برد. و در سرزمینی که نمی شناختم سیر داد. سرزمینی که نمی دانستم کجای زمین خداست. پس در آن اماکن به ذکر خدای تعالی پرداختیم. سپس مرا به همان صورت که در خانه بودم، برگرداند.

- بدو گفتم: ای برادر من! چگونه ابدال، ابدال می شوند؟ در پاسخ گفت: به چهار عملی که ابوطالب مکی در "قوت القلوب" ذکر نمود. سپس آن چهار عمل را برایم برشمرد. **جوع و سهر و صمت و عزالت قلبی**. سپس به من گفت: ای عبدالمجید! این حصیر است بر آن نماز بگذار.

این مرد از اکابر ابدال بود و نام او معاذبن اشرس است. اما عزلت، آن است که مرید از هر نوع صفت نکوهیده و از هر نوع خلق پست دوری گزیند. البته این عزلت، عزلت در حال مرید است.

و اما عزلت در قلب آن است که مرید قلب خویش را از هرگونه تعلق به خلق خدا دور گرداند. اعم از خانواده و مال و فرزند و دوست و هر چیزی که بین او و ذکر قلبی پروردگارش حائل شود. حتا از خواطر دوری گزیند. و همی برای او نماند، مگر هم واحد و آن هم واحد تعلق به خداست.

اما عزلت در حس آن است که مرید در آغاز حال خویش از مردم کناره جوید. و از مألوفات و مأنوسات خود فاصله گیرد. این نوع عزلت یا در خانه است و یا با سیاحت در زمین خدا. پس مرید اگر در شهری است، به نحوی زندگی کند که شناخته نشود. و اگر در شهری نباشد، پیوسته در سواحل دریا و کوهها و مکانهای دور از مردم زندگی کند. پس اگر جانوران بیابان با او انس و الفت گرفتند و خدای تعالی آنها را به سخن و اداشت، چه با او به کلام بنشینند یا نه، از جانوران بیابان و حیوانات عزلت گزیند. و برای دوری

جستن از ماسوی الله، برای خدا به زاری نشیند و ذکر خفی را برگزیند. و اگر از حفاظ قرآن است، در هر شبی که قیام می‌کند، حزبی از آن را برخواند تا این که قرآن را به باد فراموشی نسپارد. و بر اوارد و حرکات نیافزاید. برای ایجاد همیشگی اشتغال قلبی دأب و خوی اینچنینی داشته باشد.

شرح

شیخ اکبر - روح الله روحه - در کتاب گرانقدر "حلیة الابدال" عزالت را بدین گونه معرفی می‌کند:

عزالت موجب صمت لسانی و سکوت زبانی است. لذا کسی که از مردم دوری جوید و عزالت پیشه گیرد، دچار آفات و حوادث مبتلایان به مردم نمی‌شود. و به صمت لسانی کشیده می‌گردد. عزالت بر دو قسم است؛ عزالت مریدین و عزالت محققین.

عزالت مریدین آن است که بدن خویش را از مخالطت با اغیار دور سازد. و جایگاهی را برای عزالت خویشتن فراهم نماید.

عزالت محققین آن است که دل خویش را از اغیار دور سازد و قلب خود را جولانگاهی برای ماسوای علم به حق قرار ندهد، علم

ربوبیی که سالک از طریق مشاهده، حق را در اکوان و موجودات ببیند.

عزلت جویان سه نیت دارند: نیت نگهداری خویش از شرّ مردم. نیت پرهیز از شر رساندن به غیر خویش. که این قسم از اولی برتر و والاتر است. زیرا در اولی، سوءظن به مردم است و در دومی سوءظن به نفس خویشان. و سوءظن ورزیدن به نفس خود، سزاوارتر است. زیرا به نفس خویشان آگاه تر گردیدی. (و سوم آن که) نیت گزینش صحبت مولا از جانب ملاً اعلی است. و والاترین مردم کسی است که نفس خویش را عزلت دهد و صحبت پروردگارش را برگزیند. پس کسی که بین عزلت و مخالطه، عزلت را برگزیند، در بین خدا و خلقتش، خدا را برگزید. و کسی که خدای تعالی را برگزید، (چنان عضویت دارد که) احدی مواهب و اسرار اهدایی حق سبحانه را نشناسد.

بد رستی که هیچگاه عزلت در قلب حاصل نگردد، مگر این که دل عزلت نشین از چیزی که از آن دوری می جوید، وحشت زده گردد و به آن چیزی که برای او عزلت گزیده است، انس گیرد. پس با عزلت گیری، از شرط نمودن صمت بی نیاز می شویم.

زیرا صمت لازمه عزالت است.

آنچه گفته شد، صمت لسانی بوده است. اما عزالت صمت قلبی را اعطاء نمی‌کند و با عزالت، صمت قلبی حاصل نمی‌گردد، چراکه گاهی شخصی در دل خویش با غیر حق سبحانه، سخن غیر الهی پیشه گیرد و حدیث نفس غیر الهی به انجام رساند. [چون عزالت، صمت مطلق و ترک کلام مطلق را بهمراه ندارد]. لذا ما صمت را رکن مستقلی از ارکان طریقت قرار دادیم.

و کسی که عزالت پیشه گیرد و ملازم آن گردد، بر اسرار وحدانیت الهی آگاه می‌شود و از آن اسرار و معارف، به اسرار احدیت پی می‌برد.

حقیقت عزالت، تنزیه و دور جستن از اوصاف بشری [و اتصاف به اوصاف ملکی است]. حال عزالت نشین، سالک باشد و یا محقق.

برترین احوال عزالت، خلوت است، زیرا خلوت، عزالت در عزالت است و نتیجه‌ای که می‌دهد از عزالت عامه قوی‌تر است.

شایسته است که عزالت گیرنده، دارنده یقین الهی باشد. تا آن زمان که خارج از عزلتگاه خویش آمد، اندیشه غیر الهی در ذهن او

خطور نکند. و اگر از یقین محروم است، باید برای عزلت خویش قوت و غذای زمان عزلت را مهیا سازد. تا این که به واسطه تجلیات دوران عزلت، یقینش قدرت گیرد و قوی گردد.

در بین شروط عزلت، یقین شرط محکم آن است.

ابو طالب مکی در فصل بیست و هفتم "قوت القلوب"

خویش در بیان خلوت، سخنانی زیبا دارد. و ما آن بیانات را همراه با تلخیص نقل می‌کنیم:

«اما خلوت، دل را از خلق فارغ می‌کند. و هم را برای انجام امر آفریدگار واحد می‌سازد. و عزم را برای ثبات قدم توانا می‌سازد. زیرا در آمیزش با خلق سستی عزم و پراکندگی هم و ضعف نیت است.

خلوت، افکار کامیابانه زودگذر نفس را کم می‌کند. چرا که نفس با چشم مشاهده می‌کند. [و در خلوت چشم، چیزی را نمی‌بیند.] زیرا چشم در دل است و از چشم آفات دل حاصل می‌شود و در این هنگام شهوات و لذات دل پدیدار می‌گردند.

یکی از علماء گفته: کسی که نگاه زیاد دارد، به افسوس ماندگار

مبتلی گردد.

و خلوت، افکار اخروی را جلب کند. و به دلیل آن که اطمینان به آن شهادت دارد، در امر آخرت اهتمام فراوان ورزد. و یاد بندگان را به یاد فراموشی بسپارد و پیوسته بر ذکر معبود مواظبت نماید. خلوت، از بزرگترین آفت‌هاست. و این نکته در روایت آمده است که: از خدای تعالی عافیت را مسئلت نما. زیرا عبدی پس از یقین ارزشمندتر از عافیت هدیه نگرفته است.

در خبر است که عزالت از مردم عافیت و سلامتی است. مرید صادق و راستین نگردد، تا این که در خلوت خویش از لذت و حلاوت و افزونی چنان دریابد که در بین جمعیت آنها را نپسندد. و در پنهانی نشاط و قوتی یابد، که در آشکارا وجدان نکند. و انس مرید در وحدت است و روح او در خلوت است و نیکوترین اعمال او در پنهان است.

از سفیان ثوری و بشر بن حارث روایتی به من رسیده که: هر گاه از وحدت و تنهایی وحشت زده گردیدی، و با خلق به انس نشستی، از ریا در امان نیستی.

ابو محمد می‌گفت: تمامی خیر در چهار خصلت جمع گشته و به آن خصال ابدال ابدال شده‌اند. و آن خصال؛ تهی نگه داشتن

شکم، صمت، عزلت از خلق و بیداری شبانه است.

عارفی گفت: انس به تنهایی نشانهٔ طریقت است.

از حضرت عیسی - علیه السلام - روایت شده که: با مردگان

همنشین مشو، تا این که دلهایتان نمیرد. به او گفته‌اند: مردگان

کیانند؟ فرمود: دوستداران دنیا و رغبت ورزان به دنیا هستند. «

دیدار شیخ با عبدالمجید بن سلمه در مرشانه

محبی الدین ابن عربی در سال ۵۸۶ به مرشانه رفته و در آن

بلده با عبدالمجید بن سلمه خطیب مسجد آنجا که از احوال و

مواجید صوفیان آگاه بوده ملاقات کرده است. چنانکه شیخ در این

باب شرحی از ملاقات خود را بیان نموده است.

عبدالمجید در ریاضت و مجاهدت، قدمی استوار داشته و

خود را وقف تلاوت قرآن کرده بوده است. او به "شمس

امّ الفقراء" خدمت کرده است. و عدهٔ زیادی از مشایخ به دست

وی هدایت شده‌اند. شیخ عظیم القدر در همین بلده "شمس

امّ الفقراء" نامبرده را نیز دیده است. این شمس که گاهی با نام

” یاسمین “^۱ و گاهی هم به اسم ” شمس مُسِنَّه “^۲ معرفی شده است، از عارفان بزرگ زمانش بوده و به جناب ابن عربی عنایتی ویژه داشته است. و در وی تأثیری شگرف کرده است. و ابن عربی به کرات به دیدارش شتافته و به مرآت به مدح و ثنایش پرداخته است. شأنش را در معاملات و مکاشفات کبیر، قلبش را نیرومند، همتش را شریف، تمیزش را قوی، برکاتش را کثیر دانسته است. و او را از اولیای او اوهون [= اوآه آن است که با وجود قدرت در برابر آزار مردم حلیم و بردبار باشد]^۳ و از زمرة محققان در منزل نفس الرحمن بر شمرده است. و بارها به اختبارش پرداخته و او را در کشف متمکنه یافته و نوشته است: « الغالب علیها الخوف و الرضى و تحصیل هذین المقامین فی وقت واحد عندنا عجیب یکاد لا يتصور »^۴. یعنی؛ بر جان او خوف و رضا غالب بوده است و نزد من تحصیل این دو مقام در زمان واحد امر عجیبی است که تصور نمی‌شود.

۱- ابن عربی حیات و مذهب، ص ۲۶.

۲- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۵.

۳- همان.

۴- رساله روح القدس، ص ۱۲۶.

ابوطالب مکی و قوت القلوب او

جامی در نفحات الانس من حضرات القدس " ابو طالب محمد بن علی بن عطیة الحارثی المکی " را این گونه معرفی می‌کند:

« وی صاحب کتاب قوت القلوب است که مجمع اسرار طریقت است.

قالوا لم یصنف فی الاسلام مثله فی دقائق الطریقت. نشأ بمكة، اشرف بقعة علی وجه الارض، ثم دخل البصرة و قدم بغداد و وفی بها فی جمادی الاخری، سنة ست و ثمانین و ثلثمائة.

[یعنی؛ گفته‌اند در دقائق طریقت مانند آن (= قوت القلوب) در اسلام کتابی تألیف نشده است. ابو طالب در مکه، شریفترین بقاع زمین، پرورش یافت، و از آن پس به بصره در آمد. و در جمادی الاخری سال ۳۸۶ هـ ق در بغداد درگذشت]

و نسبت وی در تصوف به شیخ عارف ابوالحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری است. و انتساب شیخ ابوالحسن به پدر خود ابو عبد الله احمد بن سالم. و انتساب پدر

وی به سهل بن عبد الله تستری، - قدس الله تعالی ارواحهم - ^۱ اما قوت القلوب: از کتب معروف حضرات عرفا است که در آن مؤلف سعی دارد تا مطابقت و موافقت طریقه محققین صوفیه را با سنت و شریعت اثبات و احراز بنماید و کتاب او مانند کتب حارث محاسبی در افکار و آثار امام محمد غزالی تأثیر تمام داشته است.^۲ مولانا به شهرت و اهمیت و همقدری قوت القلوب با رساله قشیریه نظر دارد که در مورد حضرت نوح - علیه السلام - می فرماید:^۳

لعل او گویا ز یاقوت القلوب

نه رساله خوانده نه قوت القلوب

« مولوی »

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۱۲۲.

۲- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۳۲.

۳- تعلیقات دکتر محمود عابدی بر نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۷۲۴.

میزان اتم

بر هر ولی لازم است که دوره‌ای از زمان را به عزلت نشیند.
 امام صادق - علیه السلام - در این باره می‌فرماید:

« ما من نبی و لا وصی الا و اختار العزلة فی زمانه. اما فی
 ابتدائه أو فی انتهائه »^۱

یعنی؛ "هیچ نبی و وصی نیست، مگر این که در زمان خویش
 عزلت را برگزیده است. یا در آغاز زندگی خود یا در پایان آن."
 تعریف عزلت حسی را در بیان میزان اتم علوی امیرالمؤمنین
 علی - علیه السلام - بجویید:

« السلامة فی التفرد »^۲

یعنی؛ "سلامتی و عافیت در تنهایی و عزلت است."

« من اعتزل الناس سلم من شرهم »^۳

یعنی؛ "هر گاه کسی از مردم عزلت گیرد از شر ایشان ایمن
 گردد."

۱- رساله منسوب به بحر العلوم - قدس الله سره الشریف - ص ۱۶۱.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، باب عزلة.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، باب عزلة.

جناب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - می فرمایند:

« احب الناس الى منزلة رجل يؤمن بالله ورسوله و يقيم الصلاة و يؤتي الزكاة و يعمر ماله و يحفظ دينه و يعتزل الناس »^۱

یعنی؛ "محبوبترین مردم نزد من از جهت شأن و منزلت، انسانی است که به خدا و رسول او ایمان دارد و نماز می گذارد و زکات می پردازد و دارایی اش را در راه خدا خرج می نماید و دینش را پاس می دارد و از مردم عزلت می گزیند."

عزلت در خانه ممضای شریعت و مورد تأیید میزان اتم است. امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

« ان قدرت ان لا تخرج من بيتك فافعل فان عليك في خروجك ان لا تفتاب و لا تكذب و لا تحسد و لا ترائي و لا تتصنع و لا تدهن »^۲

یعنی؛ "اگر قدرت داری که از خانه ات خارج نشوی، چنین کن. پس بر تو باد! که در بیرون خانه غیبت نکنی و دروغ نگوئی و حسادت نورزی و نگاه ناسالم نداشته باشی و ریا ننمایی و

۱- التحصين و مقامات العارفين، ابن فهد حلی، ص ۲۸.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

چاپلوسی نکنی.

حضرت ختمی محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم -
می فرماید: در هنگام عهد شکنی مردم و خیانت ورزی آنان در
امانت عزلت نشین شود و زیانت را ببند:

«الزم بیتک و امسک لسانک»^۱

یعنی؛ "در خانهات بنشین و زیانت را از سخن باز دار.
این که شیخ فرمود "عزلت گیران در شهر گونه ای زندگی کنند
که شناخته نشوند" مؤید به میزان اتم است.

امام صادق - علیه السلام - در بیان اوصاف عبدالله می فرماید:

«کان غامضاً فی الناس و لم یشر الیه بالأصابع»^۲

یعنی؛ "در میان مردم به گونه ای گمنام است که با انگشت به او
اشاره نمی شود."

عزلت حسی در سیاحت نیز مؤید به میزان اتم است.
جناب ختمی مرتبت رسول الله الاعظم - صلی الله علیه و آله و سلم -

۱- التحصین و مقامات العارفين، ابن فهد حلی، ص ۲۸ و مسند احمد، ج ۲،
ص ۲۱۲ و سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۴ و شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵،
ص ۱۰.

۲- التحصین، ص ۲۷ و قرب الامناد، ص ۲۰ و کافی، ج ۲، ص ۱۴۱.

فرموده است:

« قال: الا اخبركم بخير الناس منزلة؟ »

قالوا: بلى يا رسول الله!

قال: انه رجل ممسك بعنان فرسه في سبيل الله حتى يموت

او يقتل. الا اخبركم بالذى يليه ؟

قالوا: بلى يا رسول الله!

قال: رجل فى جبل يقيم الصلاة و يؤتى الزكاة و يعتزل

شورر الناس. الا اخبركم بشر الناس منزلة؟^۱

يعنى؛ " حضرت فرمودند: آیا می خواهید شما را به بهترین

مردم از جهت شأن و منزلت آگاه سازم؟

عرض کردند: آری؛ ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: او کسی است که در راه خدا به دهانه اسب

خود چنگ زده [و آن را رها نمی سازد] تا بمیرد یا کشته شود.

[حضرت دوباره فرمودند:] آیا می خواهید شما را از کسی که

مقام او پس از فرد پیشین قرار دارد، آگاه سازم؟

اصحاب عرض کردند: آری؛ ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: او انسانی است که در کوه به سر می‌برد و به نماز می‌ایستد و زکات می‌پردازد و از بدی‌های مروم روی گردان است.^۱

و همچنین امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:

« ما یضر المؤمن ان یکون منفرداً عن الناس و لو علی قلة

جبل »^۱

یعنی؛ " مؤمنی که از مردم گوشه می‌گیرد، زیان نمی‌کند، هرچند اگر بر فراز کوهی به سر برد. " و حضرت سه بار این جمله را تکرار فرمودند.

سخن « کسی که عزلت پیشه گیرد با خدایش انس گیرد » از محک میزان اتم در می‌گذرد. امام‌العارفین امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می‌فرماید:

« من انفرد عن الناس انس بالله سبحانه »^۲

یعنی؛ " هر کسی از مردم کناره جوید، با خدا انس گیرد. "

کلام شیخ در عزلت قلبی و یکی گرداندن هم به میزان ربوبی مؤید است. حضرت حق - سبحانه - در شب معراج قطب الاقطاب

۱- التحصین و مقامات العارفين، ابن فهد حلی، ص ۲۵.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، باب عزلة.

به جناب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - چنین می فرماید:
**« يا أحمد اجعل همك هماً واحداً واجعل لسانك لساناً
واحداً »^۱**

یعنی؛ " ای احمد همّ و زبان خود را واحد گردان. "
امام صادق - علیه السلام - در بیان عزلت قلبی می فرماید: جناب
رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمودند:
**« انو بنومک تخفیف مؤنتک علی الملائکة و اعتزال النفس
عن شهواتها »^۲**

یعنی؛ " با خواب خویش بار را بر دوش ملائک کم نما و نفس
را از شهوات دور کن. "
البته از دیدگاه شیخ اکبر - قدس الله سره - عزلت غیر از خلوت
است. و برای هر یک باب علی حده ای در " فتوحات مکیه "
عنوان ساخته است. و در کتاب " حلیه الابدال " به تفاوت این دو
اشاره فرمودند. و خلوت را " عزلت در عزلت " خوانده است. و
این سخن را جناب مولی عبد الصمد همدانی - قدس الله سره - چنین
تفسیر فرمود:

۱- ارشادالقلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳.

« بعضی برانند که خلوت و عزلت مترادفند و بعضی دیگر برانند که خلوت از غیر باید که آن دوری از صحبت خلقست و رمیدن از مجالست ایشان و عزلت از خویش و آن پرداختن بود در مشاهده او و ساختن بود در معاینه او »^۱

هتّن باب

[الصمت]

اما الصمت فهو أن لا يتكلم مع مخلوق من الوحوش و الحشرات التي لزمته في سياحته أو في موضع عزلته. و ان ظهر له أحد من الجنّ أو من الملائة الأعلى فيغمض عينه عنهم و لا يشغل نفسه بالحديث معهم. و ان كَلّموه فان تفرض عليه الجواب أجاب بقدر أداء الفرض بغير مزيد و ان لم يفرض عليه سكت عنهم و اشتغل بنفسه. فانهم اذا رأوه على هذه الحالة اجتنبوه و لم يتعرضوا له و احتجوا عنه. فانهم قد علموا أنه من شغل مشغولاً بالله عن شغله به عاقبه الله أشد عقوبة. و اما صمته في نفسه عن حديث نفسه فلا يُحَدِّث نفسه بشيء مما يرجو

تحصیله من الله فیما انقطع الیه. فانه تضييع للوقت فیما لیس بحاصل فانه من الامانی و اذا عوّد نفسه بحديث نفسه حال بینه و بین ذکر الله فی قلبه فان القلب لا يتسع للحديث و الذکر معاً فیفوته السبب المطلوب منه فی عزلته و صمته و هو ذکر الله تعالی الذی تتجلی به مرآة قلبه فیحصل له تجلی ربه.

ترجمه

اما صمت آن است که مرید با مخلوقی از جانوران و حشرات یا در سیاحتش با او ملازم گشتند یا در مکان عزلت با او همراه شدند، سخن نگوید. و اگر جنّی یا ملکی از ملاّ اعلیٰ بر او ظاهر گشت، از آنان اغماض نماید و توجهی نکند و نفس خویش را با گفتگو با آنان مشغول نسازد. و اگر ایشان با او سخن گفتند، در این صورت اگر پاسخ واجب و فرض بود، به اندازه اداء فرض - بدون هیچ گونه افزایشی - جواب گوید. و اگر پاسخ فرض نبود سکوت برگزیند و به خویش مشغول شود. زیرا اگر ایشان او را بر این حال ببینند، از او اجتناب کرده و دوری گزینند و متعرض او نمی گردند و از دید او ناپدید و در پرده حجاب می شوند. چراکه می دانند کسی را

که با خدا مشغول است و انس دارد، به خود سرگرم سازند، خدای تعالی آنها را به شدت عقاب نماید.

اما صمت در نفس صمت مرید از حدیث نفس است. پس مرید به چیزی که امید تحصیل آن را در پایان سلوک خویش از خدای تعالی دارد حدیث نفس نکند. زیرا حدیث نفس اینچنینی در مورد چیزی که هنوز حاصل نشده، تضييع وقت است. چرا که آن چیز از آرزوهاست.

و اگر مرید نفس خویش را به حدیث نفس عادت دهد، آن حدیث نفس بین او و ذکر قلبی خدا حایل افتد. زیرا قلب گنجایش انجام دو کار همزمان - یعنی حدیث نفس و ذکر - را ندارد.

در این صورت آن سببی که در عزلت و صمت، مطلوب مرید است از میان برمی خیزد. و از مرید فوت می شود. و آن سبب مطلوب ذکر الله است، که با آن آینه قلب مرید روشن می شود. و پس از آن پروردگارش در قلب او تجلی می کند.

شرح

شیخ اکبر قدس الله تعالی سرّه - در کتاب شریف "حلیه
الابدال" صمت را این گونه تقسیم و تبیین می‌کند:

صمت و سکوت بر دو قسم است: صمت لسانی و صمت
قلبی.

صمت لسانی و سکوت زبانی آن است که؛ سخنی غیر الهی به
غیر حق سبحانه گفته نشود.

صمت قلبی و سکوت دل آن است که؛ اندیشه موجودی از
موجودات در نفس خطور نماید و یادی از غیر خدا از دل نگذرد.

[اما صامتین چند صنفند :]

کسی که صمت لسانی دارد، ولی صمت قلبی بر دریچه دلش
نگاشته نشده است. این چنین شخصی وزر و وبال خفیفی دارد.

اگر کسی هرزه گو نباشد. و علاوه بر صمت لسانی، صمت قلبی
نیز داشته باشد. سرّش از کمند حجب نجات یابد و هویدا گردد و
پروردگارش بر قلب او تجلی می‌کند.

و اگر کسی دلی صامت داشته باشد، ولی زبانش گویا باشد
حکمت بر لسانش جاری است.

و اگر کسی زبان و دلش لباس سکوت را نپوشیده است، سرزمین وجودش مملکت شیطان است و تحت تسخیر اوست. صمت لسانی از منازل عامه ارباب سلوک است. و صمت قلبی از صفات مقربین اهل کشف و شهود است. و حال صمت سالکین نجات از آفات است. و حال صمت مقربین گفتگوی تأیسی است. اگر کسی در همه احوال به صمت ملتزم باشد، و همواره دل و زبان خویش را از هرزه‌گویی و اندیشه‌های غیر الهی دور سازد، سخنی جزء با حق - سبحانه - باقی نماند. زیرا صمت مطلق - چه ترک کلام با مردم و چه ترک کلام با حق - از طرف انسان ممکن نیست.

هرگاه انسان از گفتگو با اغیار به سخن با حق منتقل شود و گفتار با حق سبحانه را برگزیند، نجات خواهد یافت و مقرب درگاه پروردگارش خواهد شد و در سخن گفتن مؤید عندالله خواهد گردید. لذا اگر لب بگشاید، جزء سخنی صواب و مطابق با واقع نگوید. چرا که خداوند سبحان در حق نبی خویش - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین فرمود: ﴿ و ما ينطق عن الهوى ﴾^۱. [یعنی؛ دوست

شما محمد هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گویند. [پس گفتار راستین و واقعی نتیجه صمت و سکوت از گفتن خطا است.

گفتگو با غیر خدای تعالی در هر حالی، خطاست و سخن غیر الهی بر زیان جاری ساختن، از هر جهتی شَر است. خداوند سبحان در کتاب عزیز چنین فرمود: ﴿ لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من أمر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ﴾^۱. [یعنی؛ در درگوشی فراوان آنها خیر و سودی نیست؛ مگر کسی که به این وسیله امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند.]

برای کامل ساختن شروط نجوی و تکلم خداوند مَنان چنین فرمود: ﴿ ما امروا الا یعبدوا الله مخلصین له الدین ﴾^۲. [به آنها (اهل کتاب) دستوری داده نشده است، جز این که خدا را بپرستند. در حالی که دین خود را برای او خالص کنند.]

شیخ اکبر در باب نود و ششم "فتوحات مکیه" به بیان صمت می‌پردازد و ما آن را به صورت برگزیده ترجمه می‌کنیم:

« بدان - وفقک الله - همانا صمت یکی از ارکان چهارگانه‌ای

۱- سوره نساء، آیه ۱۱۴.

۲- سوره بینه، آیه ۵.

است که بدانها مردان و زنان ابدال می‌شوند. از برخی از اهل الله سؤال شده که: ابدال چند نفرند؟ در پاسخ گفت: چهل نفر. به او گفته شد: چرا چهل مرد نگفتی؟ گفت: گاهی در میان ابدال زنان نیز هستند.

برای صمت حال و مقامی است. اما مقام صمت آن است که عبد متکلمی را نبیند، مگر آن کس را که کلام را در عبد پدید آورد. و آن کس خداوندگار بلند مرتبه و خالق کل اشیاء است. پس عبد بذاته صامت و بالعرض متکلم است. [چرا که در نظام هستی سخنگو و متکلمی جز حق سبحانه و تعالی نیست، اگر چه از مجرای عبد کلام خویش را جاری می‌سازد.]

اما حال صمت آن است که خدا را رؤیت کند. و مشاهده نماید که خدا کلام را در عباد خویش ایجاد کرده است. پس عبد متکلم است. همچنان که به واسطهٔ ایجاد حرکت در او متحرک است.

ابوطالب مکی در فصل بیست و هفتم کتاب شریف "قوت القلوب" خویش در بیان صمت می‌فرماید:

« اما صمت عقل را پربار می‌کند، و ورع را می‌آموزد، و پرهیزگاری را جلب می‌کند. و خداوند بواسطهٔ صمت با تأویل

درست و علم رجیح گریزگاهی را برای عبد فراهم می‌کند. و عبد را به سبب برگزیدن صمت با گفتار محکم و رفتار نیک همراه می‌سازد.

و برخی از پیشینیان گفته‌اند: من با سنگریزه‌ای که به مدت سی سال در دهان خویش نهادم، صمت را آموختم. و هرگاه تصمیم گرفتم سخنی گویم، زبانم بواسطه این سنگریزه لکنت می‌گرفت و ساکت می‌شدم.

و برخی دیگر از آن اسلاف گفته‌اند: من با خویشتن عهد ببستم که با گفتن هر کلمه بی معنا و بی مقصد، دو رکعت نماز گزارم. پس آنگاه این عهد بر من آسان شد. پس از آن بر خود عهد نمودم با هر سخن بیهوده‌ای یک روز روز گیرم. پس این عهد نیز بر من سهل گشت، ولی من باز نایستادم. [و برای جلوگیری از کلام بی معنا از زبانم تلاش نمودم] تا این که با خویش پیمان بستم که در مقابل هر کلمه لغوی درهمی صدقه دهم. پس این کار بر من سخت شد. در نتیجه باز ایستادم. [و زبانم کلامی بی‌غرض نگفت و سخنی بیهوده جاری نساخت.]

عقبه بن عامر از جناب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -

سؤال کرد: یا رسول الله در چه عملی نجات و رستگاری است؟ آن جناب فرمودند: بر زیانت مستولی شو و خانهات را فراخ گردان. [تا بتوانی عزلت گیری] و بر گناهت اشک ریز.

و همچنین آن جناب - صلی الله علیه و آله و سلم - در خبر جامع مختصر فرمودند: اگر کسی اسلام او را شاد می‌کند، باید صمت را برگزیند.

حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به معاذ وصیت نماز و روزه و غیر آن نمود و در پایان وصیت خویش فرمود: آیا تو را به چیزی که از همه آنچه را که گفتم بی‌نیاز می‌کند نشان دهم؟ "این است" و اشاره به زبان خویش کردند. پس گفتم: یا رسول الله! آیا ما به آنچه که زبانمان سخن می‌گوید، مؤاخذه می‌شویم؟ آن جناب فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. ای معاذ! آیا مردم جز به محصولات زبانشان با بینی به جهنم درافکنده می‌شوند؟ همانا تو مادامی که ساکتی، سالم خواهی ماند و هرگاه سخن گفتی، سخت یا به نفع توست و یا به ضرر تو.

عبد الله بن سفیان از پدر خویش روایت کرده است که او گفت: به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کردم: ای رسول

خدا! مرا در اسلام به چیزی سفارش نما که پس از تو راجع به آن از احدی مسئلت ننمایم. حضرت فرمودند: بگو پروردگارم الله است و سپس استقامت بورز. پدر عبد الله بن سفیان می گوید: گفتم: پس از چه چیز بپرهیزم؟ و در لفظ آخر: مرا به پر زیان ترین چیز خبر ده! حضرت فرمودند: این. و به زبان خویش اشاره نمودند.

و در خبر است که؛ عبد حقّ تقوای پروردگار خویش را بجا نمی آورد تا این که زبان خود را نگه بدارد.

و در حدیث آمده است که؛ عبد صالح و پاک نمی شود، تا این که دل او راست گردد. و دل او راست نمی گردد تا این که زبان او راست شود.

ابن مسعود گوید: چیزی سزاوارتر از زبان نیست که در زمان طولانی زندانی و حصر گردد.

برخی از علماء گفته اند: زبان عبد راست نگردد، جز این که صلاح کار را در همه اعمال خویش بشناسد. و زبان او مختلف نمی شود، مگر این که فساد تمام رفتارهای خود را بداند.

یکی از حکماء گفت: هرگاه عقل فزونی یافت، سخن اندک شود و هرگاه عقل اندک گشت، سخن فزونی یابد.

ذوالنون مصری فرمود: ترس، آشفتگی و حياء، سکوت می آورد.

برخی از عرفا گفته اند: علم را به دو قسم تجزیه نمودند؛ نیمی سکوت و نیمی آن است که بدانی آن علم را در کجا بکار ببری. ضحاک بن مزاحم گوید: من عرفا را ادراک نمودم و آنان جز صمت و ورع نمی آموختند. در حالی که امروزه کلام و سخن می آموزند.

حماد بن زید گوید: من به ایوب گفتم: امروزه علم بیشتر است یا در گذشته؟ در پاسخ گفت: پسر! امروزه سخن بیشتر است و در گذشته علم بیشتر بود.

گفته شده است که؛ کسی که از سکوت گوینده سود نجست، از سخن او نیز نفعی نبرد.

در هنگام وفات یکی از علماء، از او پرسیدند: فردی را به ما نشان ده که پس از تو همنشین او گردیم؟ در پاسخ گفت: فلانی. و آن شخص فرد بسیار ساکت و متعبدی بود که به کثرت علم شهرت نداشت. به او گفته شد: فلانی علم چندانی ندارد که سؤالات علمی ما را پاسخ گوید. در جواب گفت: می دانم. ولی او چنان پرهیزگار

است که به آنچه علم و آگاهی ندارد سخن نگوید.

اعمش می‌گفت: بعضی از سخنها، سخنهایند که جواب آن سکوت است.

یکی از پیشینیان گوید: صمت زینت عالم و پوشش جاهل است. و غیر او گفته: صمت پاسخ عالم [به جاهل] است. و در خبر است که: صمت زینت عالم و ننگ جاهل است.

برخی از عرفا گفته‌اند: سخت‌ترین حالت بر شیطان آن است که هر گاه عالم بردباری سخن گوید، آگاهانه سخن گوید. و هر گاه سکوت پیشه گیرد، بردبارانه خموش گردد. شیطان گوید: به او بنگرید، خاموشی او برایم سخت‌تر از گفتار اوست.

یکی از گذشتگان گوید: صمت را بیاموز. همچنان که سخن را آموختی. زیرا اگر کلام هدایت نماید، صمت تو را به یقین رساند. و در سکوت دو خصلت است. یکی آن که با سکوت جهل کسی را که نادان‌تر از توست دفع می‌کنی و دیگری آن که با سکوت علم کسی را که آگاه‌تر از توست بیاموزی.

عالمی گوید: کلمه "نمی‌دانم" را بیاموز و کلمه "می‌دانم" را نیاموز. پس اگر گفتی: نمی‌دانم، تو را می‌آموزند تا بدانی. و اگر

گفتی: می دانم، از تو می پرسند تا ندانی.

حضرت عیسی - علیه السلام - فرمود: خیر در سه امر است: صمت و کلام و نگاه. پس اگر کسی سکوتش تفکر نباشد، در اشتباه است. و کسی که سخن او ذکر الهی نباشد، در بیهودگی است. و کسی که نگاه او عبرت نباشد، در لهو است.

برخی از عرفا گفته اند: روزگاری بر مردم آید که به دلیل فساد عملی و خطای علمی پرفضیلت ترین رفتار آن مردم خواب و پرارزش ترین علمشان سکوت است. و همچنین گویند: علاوه بر اینها به دلیل شیوع حرام و پوشیدگی حلال، ارزنده ترین حال آنان گرسنگی است.

یکی از علماء گفت: سکوت خواب عقل است. و نطق بیداری اوست. و هر بیداری به خواب نیاز دارد. و عاقلی خموش نگشت، مگر این که عقل او اجتماع یافت و خرد او حاضر گشت.

ابن عباس در حال رزم وصیت کرده است که: آنچه را که به تو مربوط نیست سخن مگو. زیرا این عمل تو را سلامت بدارد و تو را از خطا ایمن کند. و آنچه را که فائده ای ندارد، به زبان جاری مساز. تا این که جایگاه آن را بیابی. زیرا چه بسا گوینده امر سودمندی آن

امر را در جایگاه اصلی آن قرار نمی‌دهد.

یکی از علماء گفته: پرهیزگاری فرد در گفتارش آشکار می‌شود.

در خیر است که؛ اگر کسی سخن بسیار گوید، خطایش بسیار گردد. و کسی که خطای زیاد دارد، دلش می‌میرد. جمعی از پیشینیان گفته‌اند: نه دهم سلامت و عاقبت در صمت و سکوت است.

و گفته می‌شود: هر کلمه بیهوده یا بذله یا لغو، هر بنده را برای توبیخ و توضیح در پنج توقفگاه می‌ایستاند. در توقفگاه اول به او گفته می‌شود: چرا این کلمه را گفتی؟ آیا قصد و غرضی داشتی؟

در توقفگاه دوم [به او گفته می‌شود:] آن زمان که این کلمه را گفتی آیا نفعی به تو رسید؟

در توقفگاه سوم [به او گفته می‌شود:] اگر این کلمه را نمی‌گفتی آیا ضرر و زیانی به تو می‌رسید؟

در توقفگاه چهارم [به او گفته می‌شود:] چرا ساکت نگشتی تا از سود عاقبت سکوت منفعت ببری؟

در توفیگاه پنجم [به او گفته می‌شود:] چرا بجای این کلمه ذکر " سبحان الله و الحمد لله " را قرار ندادی؟ تا این که ثواب این ذکر را به غنیمت بری؟

گفته می‌شود: هیچ کلمه‌ای نیست، مگر این که سه دفتر برای آن گشوده شد. دفتر اول: چرا؟ دفتر دوم: چگونه؟ دفتر سوم: برای چه کسی؟ اگر از این سه نجات یافت، [رستگار شد.] والا وقوف او برای حساب رسی به طول می‌انجامد.

حسن گفت: زبان مؤمن پشت دل اوست. هر گاه خواست که سخنی گوید، تفکر می‌کند. اگر به سود اوست، می‌گوید. و اگر به ضرر اوست، نمی‌گوید. و دل منافق روی زبان اوست، یعنی؛ هر چه از قلب او منظور کرد، از آن سخن گوید و نمی‌ایستد و باز نمی‌گردد.

در خیر است که؛ آفت عالم این است که سخن را بیشتر از سکوت خوش بدارد.

در موعظه و پند نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - آمده که؛ خوشا به حال کسی که عیب او، او را از عیوب مردم باز دارد. و باقیمانده مال خویش را انفاق نماید. و از گفتار زاید پرهیزد.

در خبر است که؛ یکی از فقراء اهل صفه در راه خدای عزیز و جلیل به شهادت رسید. پس مادر او گفت: بهشت تو را گوارا باد. در راه خدا جهاد نمودی و به سوی رسول خدا هجرت کردی و شهید گشتی. طوبی لک الجنة. در این هنگام رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: تو چه می دانی که او در بهشت است؟ شاید سخنی غیر سودمند و بی معنا گفته باشد. یا این که نسبت به امر بی ضرر بخل ورزیده باشد.

میزان اتم

تعریف صمت لسانی از دیدگاه میزان اتم محمدی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - این است:

« اعظم الناس قدراً من ترک ما لا یعینیه »^۱

یعنی؛ "پرارح ترین مردم کسی است که ترک نماید آنچه را که بی معنا است."

و میزان اتم علوی حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - می فرماید:

۱- امالی صدوق، ص ۱۴ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۶.

« فتكلم بما يعينك و دغ ما لا يعينك »^۱

یعنی؛ "به چیزی که به تو مربوط است سخن بگو. و آنچه را که به تو مربوط نیست رها کن."

و همچنین آن مولای عزیز - روحی له الفداء - می فرماید:

« المرء مغبوء تحت لسانه فزن كلامك و اعرضه على العقل و المعرفة فان كان لله و في الله فتكلم به و ان كان غير ذلك فالسكوت خير منه »^۲.

یعنی؛ "هویت هر شخص زیر زبان آن پنهان است. پس کلامت را بسنج و آن را به عقل و معرفت خود عرضه بدار. پس اگر برای خدا و در راه خدا است، بر زیانت جاری ساز. و اگر چنین نیست، سکوت بهتر از تکلم است."

و میزان اتم صادقی امام جعفر صادق - علیه السلام - می فرماید:

« فاغلق باب لسانك عما لك بد منه »^۳

یعنی؛ "زیانت را از بیان چیزی که ضروری نیست، باز دار." و میزان اتم باقری امام محمد باقر - علیه السلام - پند داود پیغمبر

۱- معانی الاخبار، ص ۱۹۵ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۶.

۲- مصباح الشریعة، ص ۳۰ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۵.

۳- مصباح الشریعة، ص ۲۰ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۴.

به فرزند برومند خویش حضرت سلیمان - علیهما السلام - را چنین نقل می‌فرمایند:

« یا بنی علیک بطول الصمت الا من خیر »^۱

یعنی؛ "ای پسرکم! بر تو باد صمت طولانی جز سخن خیر." و همچنین میزان اتم نبوی، جناب محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند:

« لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فان کثرة الکلام بغیر ذکر

الله تقسو القلب ان ابعد الناس من الله القلب القسی »^۲

یعنی؛ "کلام غیر از ذکر الهی را زیاد بر زیانت جاری نساز. زیرا کثرت کلام به غیر ذکر الهی، دل را قسی و سخت می‌کند. همانا دورترین مردم از خدا قلب قسی است."

اما صمت قلبی به میزان اتم محمدی مؤید است. حق - سبحانه - در شبانگاه معراج جناب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن حضرت فرمود:

« یا أحمد و عزتی و جلالی ما من عبد ضمن لی باربع

خصال الا ادخلته الجنة: يطوی لسانه فلا یفتحه الا فیما یعنیه و

۱- قرب الاسناد، ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۷.
 ۲- امالی صدوق، ص ۲۳۷ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱.

يحفظ قلبه من الوسواس و يحفظ علمى و نظرى اليه و يكون
 قرّة عينه الجوع»^۱

یعنی؛ "ای احمد به عزت و جلالم قسم که؛ هیچ عبدی با
 چهار خصلت در ضمان من نیست، مگر این که من او را وارد
 بهشت می‌کنم: زبان خویش را در پوشد و آن را باز نگشاید، مگر
 این که از آن هدفی داشته باشد. و دل خویش را از وسواس حفظ
 نماید. و علم و نگاهم را محترم بشمارد. و گرسنگی قرّة‌العین و نور
 چشم او باشد."

و همچنین در همان لیلۀ عروج حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله
 علیه و آله و سلم - مخاطب این سخن گشت:

« یا أحمد وجوه الزاهدین مصفرة من تعب اللیل و صوم
 النهار، ألسنتهم کلال من ذکر الله تعالی، قلوبهم فی صدورهم
 مطعونة من کثرة صمتهم »^۲.

یعنی؛ "ای احمد! صورت زهدورزان از رنج قیام شب و روزه
 زرد است. زبانشان بر اثر ذکر الهی لکنت گرفته است. دلهایشان در
 سینه، از کثرت صمت و سکوت مجروح است."

۱- ارشادالقلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲- ارشادالقلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

میزان اتم صادق امام جعفر صادق نیز درباره طرد شیطان که
 همواره در کمین دل سالک است، می فرماید:
 «علیک بطول الصمت فانه مطردة للشيطان و عون لك علی
 أمر دینک»^۱

یعنی؛ "بر تو باد به صمت طولانی. زیرا صمت طولانی شیطان
 را طرد می کند و تو را بر امر دینت مدد رساند."

۱- امالی طوسی، ج ۱، ص ۱ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱.

هتّن باب

[الجوع]

اما الجوع فهو التقليل من الطعام فلا يتناول منه الا قدر ما يقيم صلبه لعبادة ربّه في صلاة فريضته. فان التنفل في الصلاة قاعداً بما يجده من الضعف لقلة الغذاء أنفع و أفضل، و أقوى في تحصيل مراده من الله من القوة التي تحصل له من الغذاء لاداء النوافل قائماً فان الشيع داع الى الفضول. فان البطن اذا شبع طغت الجوارح و تصرفت في الفضول من الحركة و النظر و السماع و الكلام و هذه كلها قوامع له عن المقصود.

ترجمه

اما جوع کاستن غذا و تقلیل طعام است. به این نحو که طعامی تناول نکند، مگر به قدری که برای عبادت پروردگار خویش در فریضه نماز قدرت ایستادن داشته باشد. زیرا سیری انگیزه کار بیهوده است. چراکه شکم اگر سیر شد، اعضا و جوارح طغیان می‌کنند. و به حرکت و نگاه و سماع و سخن زاید مبادرت می‌ورزد. و همه اینها راهزنان مقصود مریدند.

شرح

شیخ اکبر در رساله "حلیة الابدال" جوع را چنین تبیین می‌کند:

جوع رکن سوم از ارکان طریقت الهیه است. و رکن چهارم یعنی سهر را در بر دارد. همچنان که عزلت متضمن صمت است.

جوع بر دو قسم است: جوع اختیاری و جوع اضطراری.

جوع اختیاری، جوع سالکین است. و جوع اضطراری جوع محققین است. زیرا محققین به خود گرسنگی نمی‌دهند. ولی اگر

در مقام انس باشند، کم خورند. و اگر در مقام هیبت باشند زیاد خورند. پس زیاده خوری محققین، دلیل بر صحت سطوات انوار حقیقت بر دل‌های آنان است، که به سبب عظمت شهودشان حاصل می‌شود. کم خوری محققین دلیل بر صحت گفتمان و گفتگوی آنان با حق است که به سبب مؤانست با شهودشان ایجاد می‌گردد. زیاده خوری سالکین دلیل بر بُعد آنان از حضرت حق و طردشان از درگاه خداوندگار است. و همچنین نشانه استیلائی نفس شهوانی و حیوانی است، که سبب سلطنت نفس بر دل‌های سالکین حاصل می‌شود.

کم خوری سالکین دلیل بر نفحات جود الهی بر قلوب آنان است. و همین امر آنها را از تدبیر بدنهایشان باز می‌دارد.

جوع بطور کلی و از هر جهت موجب انگیزه سالک و محقق است؛ انگیزه سالکین نیل به احوال عظیم. و انگیزه محققین یافت اسرار بلند است. البته مادامی که در رنج گرسنگی افراط و زیاده‌روی نشود. زیرا اگر در جوع افراط گردد، هوس، ذهاب عقل و فساد مزاج را به‌مراه دارد. پس سالک برای نیل به احوال سالکین نمی‌توان به خود گرسنگی دهد، مگر به دستور شیخ. اما خودسرانه

به مطلوب خود نمی‌رسد. اما می‌تواند غذا را کم کند و بر صیام و روزه استقامت وزرد. و همواره در طول شبانه روز یک مرتبه غذا بخورد.

برای جوع حال و مقامی است :

حال جوع سالکین؛ خشوع و مسکنت و ذلت و افتقار و عدم فضول و سکون اعضاء و عدم خواطر زشت و ردی است.
 حال جوع محققین؛ رقت و صفا و مؤانست و ترک ماسوا و تنزه و پاکی از اوصاف بشری به سبب عزت الهی و سلطنت ربوبی است.

مقام جوع؛ مقام صمدانی است که مقامی بس بلند است. و در بردارنده اسرار و تجلیات و احوال است.

آنچه گفته شد، فایده جوع صاحبان همت است نه جوع عامه. چراکه جوع عامه، جوع صلاح مزاج و تندرستی بخشیدن به بدن است.

نویسنده این رساله گوید: اگر خواننده محترم بخواهد مقام صمدانی جوع را فهم کند، باید به یک قضیه عارفانه توجه کند. ملای جامی در "نفحات الانس من حضرات القدس" حالت

مرید جوانی را نقل می‌کند که به حقیقت جای تدبر و تفکر است. البته لازم به ذکر است که در اویش پیشین عارفان حقیقی و دلباختگان الهی بودند و با در اویش امروزی که بالهوسانه به لعب و لهو مشغولند فاصله صدچندان دارند.

اما آن قضیه: شیخ فرمود است که: « در اربعین، شب پنجشنبه سی و نهم اربعین، در غیب دیدم که جماعتی مسافران برسیدند، و در میان ایشان جوانی بود که حق - تعالی - را با او نظری از عنایت است، و او را به من حوالت است. چون به شهادت آمدم، خادم را گفتم: زینهار که هیچ مسافر را اجازت مده تا بیرون آمدن من که برود! قضا را همان ساعت جماعتی مسافران رسیدند. گفتم: فردا روز جمعه چون اربعین تمام شده است در مسجد جامع، آنجا که من می‌نشینم ایشان را بیاور تا ایشان را ببینم. چون روز جمعه به مسجد رفتم، درویشان مسافر بیامدند و سلام کردند. چندان که نظر کردم آن را که من دیده بودم در میان ایشان نبود. گفتم مگر قومی دیگر خواهند آمد. نماز بگزاردیم و به خانقاه آمدمیم. خادم گفت: از این درویشان یک تن، که به خدمت ایشان مشغول است، مگر پیش رختهای ایشان بوده و به مسجد نیامده، در خواست می‌کند که شما

را ببیند. گفتم نیک باشد. چون درآمد، از دور او را دیدم، دانستم که او است. بیامد و سلام کرد و ساعتی بنشست و بیرون رفت. من خادم را طلب کردم و گفتم: برو و این جوان را که برفت بگوی که: می باید که اینجا روزی چند با ما باشی و از این جماعت باز گردی، که ما را با تو کار است. چون خادم بیرون رفت، او را دید که بازگشته بود و ایستاده. خادم از او پرسید که: حال چیست؟ گفت: می خواهم که با شیخ بگویی تا مرا قبول کند. و هم اینجا به خدمت درویشان مشغول شوم. خادم گفت: شیخ مرا از پی تو به این مهم فرستاده. و او را درآورد، و مسافران برفتند، و او را به خدمت مشغول کردم. خدمتی که از آدم بهتر از آن ممکن نباشد بکرد.

بعد از سه سال که ذکر گفت و خلوتی بنشست و حالهای نیکو او را روی نمود، روزی در سفری بودیم، و او در صفّه نشسته بود. من آنجا که بودم نظر من بر حال وی افتاد دیدم که واردی عالی بر وی نازل می شد. و حالی بس شگرف بر وی کشف می گشت. حالی برخاستم و آنجا رفتم که او بود، و مغلوب شده بود و مست آن حال گشته. بانگ بر وی زدم و گفتم: در چه حالی و چه دیدی؟ بگو! گفت: نمی توانم. گفتم: ژاژمخای، بگو! به زجر بگفت. الحق مقامی

بس عالی بود. اما دیدم که در او عجیبی از این پیدا می‌شود، گفتم: این چیزی نیست، و آن را نفی کردم. باری در آن مقام در خود چیزی پیدا کرد و مدتی از دماغ او نمی‌رفت تا بعد از آن چندگاه دیگر به تجلی صمدیت متجلی شد، و آن مقامی است که در آنجا احتیاج به اکل از سالک بر می‌خیزد. چون در آن حال خود را بدید، غروری در وی پیدا شد. و با خود گفت: ناخوردن صفت حق است، و این صفت مرا حال است. و در باطن وی دعوی خدایی سر برزدن گرفت، و ترک خوردن کرد. چندان که چوبش می‌زدم و چوب در دهان او می‌کردم و شربت در دهان او می‌ریختم، باز به در می‌ریخت و به حلق وی فرو نمی‌رفت. بگذاشتم تا مگر به خوشی خود بخورد، هیچ نخورد. تا شش سال بر این بر آمد، و به خدمت قیام می‌نمود. و یک سعادت او آن بود که خود را هرگز از من بی‌نیاز ندانست، و اگر نه این بودی هم در آن ورطه هلاک شدی.

و من مدت سی و هفت سال است تا به اشارت شیخ به ارشاد مشغولم و چندین طالبان را دیده‌ام، همچنین مردی که این محمد است، او را به لذت دنیا و نفس خود هیچ میلی نباشد، ندیده‌ام. و مدت بیست و پنج سال است که در میان درویشان است، و برادر او

خادم است و دیگر خادمان که پیش از این بوده‌اند، هیچ کس از لفظ او نشنیده باشد که مرا چیزی باید، نه از طعام و نه از جامه. هرگز چیزی که به حظّ نفس تعلق داشته باشد کسی از زبان او نشنیده و با آن که رنجوریها کشیده هرگز کسی او را خفته ندیده، و با کسی نگفته، و از هیچ آفریده دوا نطلبیده.

القصة در آن مقام ناخوردن بماند تا شش سال. بعد از آن به کعبه می‌رفتم او را با خود ببردم، و قصد من آن بود که می‌دیدم که جماعتی این حال را عجب می‌داشتند و در قدرت خدای - تعالی - به شک بودند و ایشان را زیان می‌داشت، تا در راه بینند و بی‌گمان بدانند که چیزی نمی‌خورد و آن شبهه رفع گردد. برفتم و آن جماعت را شک برخاست. و چون به مدینه رسیدیم، او را گفتم: اگر امت رسولی - صلی الله علیه و آله و سلم - و مرید منی، آن می‌باید کرد که رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - کرده و من می‌کنم، و اگر نه برخیز و برو که بیش از در صحبت ما نتوانی بود. علی دوستی حاضر بود لقمه در دهان او نهاد. سه لقمه تعیین کردم که در روزی بخورد تا به مکه. بعد از آن در مکه گفتم که: همچنان که درویشان

می‌خورند بخور! بخورد و از آن ورطه خلاص یافت.»^۱
 شیخ اکبر در باب صد و شش "فتوحات مکیه" در معرفی
 جوع مطلوب چنین می‌فرماید:

« جوع زیور اهل الله است و مراد از آن، جوع عادت است. و
 آن موت ایض و مرگ سفید است... پس جوع مطلوب در طریقت
 سالکین جوع اختیاری است. برای اندک سازی زوائد طبع و برای
 فراهم آوردن عدم حرکت به سوی حاجت. پس اگر عُلُو یافت،
 برای طلب صفت صمدیت جوع را بر می‌گزینند.

و اندازه جوع، روزه روزانه است. پس اگر به مقدار آن افزود، تا
 سحر افزایش دهد. این جوع، جوع مشروع اختیاری است. و ما
 جز به وجه مشروع به حق راهی نداریم. و اگر خدا این اندازه را
 مصلحت عامه خلق خویش قرار نمی‌داد، روزه را به این مقدار
 موقت نمی‌ساخت. پس آدمی در افزایش مقدار معلوم روزه و در
 مورد مصلحت‌های جوع در عبد، از پروردگار خویش آگاه‌تر
 نیست. این نهایت سوء ادب است.

اما جوع اکابر، جوع اضطرار است. پس آنچه را که جوع نتیجه

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۴۴۶ - ۴۴۸.

می‌دهد، حصول ملکه‌ای برای اکابر است. ملکه‌ای که در حال گرسنگی و سیری از آن بزرگان زایل نمی‌شود. برای سالک صالح شایسته است که بر حد و اندازه مشروع نیافزایند، تا این که از شریعت تبعیت نماید. زیرا ترک عمل از روی تبعیت از شرع، پراجرتر از عمل از روی بدعت است. پس مرید نباید از حدی که شرع برای طریق الی الله سنت نهاد، تجاوز کند... ای مرید! به غیر روزه گرسنگی مکش. زیرا جوع به غیر روزه، غیر طریق مشروع است.

میزان اتم

جوع و گرسنگی به قدر مزاج و طاقت، از مسائلی است که در شریعت محمدی مدح شده است و نمونه‌ی اعلاّی جوع، روزه است. حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرماید:

« جاهدوا انفسکم بالجوع و العطش فانّ الاجر فی ذلک کالمجاهدین فی سبیل الله و انه لیس من عمل احبّ الی الله تعالی من الجوع و عطش »^۱

یعنی؛ " با جوع و عطش به جنگ نفس خویش بروید. زیرا ثواب این جهاد همانند ثواب مجاهد راه خداست و این که عملی نزد خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست. "

و همچنین در شرح سفرنامه معراج خود گفتار حق را چنین نقل می فرماید:

« یا أحمد! و عزتی و جلالی ما من عبد ضمن لی باربع خصال الا ادخلته الجنة: يطوی لسانه فلا يفتحه الا فيما يعنيه و يحفظ قلبه من الوسواس و يحفظ علمی و نظری الیه و يكون قرة عينه الجوع .

یا احمد لو ذقت حلاوة الجوع و الصمت و الخلوۃ و ما ورثوا منها، قال: یا رب! ما میراث الجوع؟ قال: الحکمة و حفظ القلب و التقرب الیّ و الحزن الدائم و خفة المؤنة بین الناس و قول الحق و لا یبالی عاش بیسر او بعسر، یا أحمد هل تدری بای وقت یتقرب العبد الیّ؟ قال لا یا رب، قال: اذا کان جائعاً أو ساجداً،^۱

یعنی؛ " ای احمد به عزت و جلالم قسم که؛ هیچ عبدی با

چهار خصلت در ضمان من نیست، مگر این که من او را وارد بهشت می‌کنم: زبان خویش را در پوشد و آن را باز نگشاید، مگر این که از آن هدفی داشته باشد. و دل خویش را از وسواس حفظ نماید. و علم و نگاهم را محترم بشمارد. و گرسنگی قره‌العین و نور چشم او باشد.

ای احمد! اگر شیرینی جوع و صمت و خلوت را می‌چشیدی و میراث آنها را می‌دانستی، [هر آینه در عمل بدانها شتاب می‌نمودی]. حضرت فرمود: پروردگارا میراث جوع چیست؟ حق - سبحانه - فرمود: میراث جوع، حکمت، حفظ دل، تقرب به من، اندوه دائم، کم خرجی در میان مردم، سخن حق و عدم موالات به زندگی آسان یا سخت است. ای احمد! آیا می‌دانی که عبد در چه هنگامی به من نزدیک می‌شود؟ حضرت فرمود: پروردگارا! خیر. حق - سبحانه - فرمود: آنگاه که گرسنه باشد یا در حال سجده به سر برد.

و نیز در حدیثی جوع را محبوب خدا معرفی می‌کند:

« افضلکم منزلة عند الله اطولکم جوعاً و تفکراً و ابغضکم

الی الله کل نؤم اکول شروب»^۱

یعنی؛ "ارزشمندترین شما نزد خدا از جهت شأن و منزلت آن است که جوع و تفکر طولانی تری داشته باشد و بدترین شما نزد خدا هر خوابندهٔ زیاد نوشنده است.

نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند:

« لا یدخل ملکوت السماء من ملاء بطنه »^۲

یعنی؛ "کسی که شکمش پر است، وارد ملکوت آسمان نمی شود."

و حضرت عیسی - علیه السلام - می فرماید:

« جوّوعوا بطونکم لعل قلوبکم تری ربکم »^۳

یعنی؛ "شکمهایتان را گرسنگی دهید شاید دلهایتان پروردگار خویش را ببیند."

مرحوم استاد سید علی آقا قاضی - رضوان الله تعالی علیه - روایت

غریبی دربارهٔ جوع بیان می فرمود و محصلش آن که:

« در زمان انبیاء سلف سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت

۱- بحرالعارف، ص ۲۴.

۲- همان.

۳- همان.

افتاد، شب فرا رسید، هر یک برای تحصیل غذا به نقطه‌ای متفرق شدند، لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معین در آن میعاد گاه یکدیگر را ملاقات کنند، یکی از آنها میهمان بود و دیگری به میهمانی شخصی در آمد و چون سومی جایی نداشت با خود گفت به مسجد می‌روم و میهمان خدا می‌شوم، و تا صبح در آنجا به سر برد و همچنان گرسنه باقی بود. صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند. از جانب خدای تعالی به نبی آن زمان وحی رسید که به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیه بهترین غذاها بر آمدیم لکن در خزانه غیب خود تفحص کردیم بهتر از گرسنگی غذایی را برای وی نیافتیم.^۱

هتڻ باب

[السهر]

اما السهر فانّ الجوع يولده لقلّة الرطوبة و الابخرة الجالبة للنوم و لا سيما شرب الماء فانه نوم كله و شهوته كاذبة. و فائدة السهر التبقيظ للاشتغال مع الله بما هو بصدده دائماً فانه اذا نام انتقل الى عالم البرزخ بحسب ما نام عليه لا يزيد فيفوته خير كثير مما يعلمه الا في حال السهر و انه التزم ذلك سرى السهر الى عين القلب و انجلى عين البصيرة بملازمة الذكر فيرى من الخير ما شاء الله تعالى.

ترجمه

اما سهر؛ همانا جوع به سبب کمی رطوبت بدن و قلت بخارهای خواب آور، به ویژه کم نوشیدن آب سهر را می آفرینند. (اما چرا به ویژه آب؟) زیرا نوشیدن آب بسیار خواب آور است و شهوت دورغین می آورد.

و فایده سهر بیداری و هوشیاری مرید است. بیداری برای اشتغال الهی به امری که دائماً در صدد انجام آن است. زیرا هنگامی که مرید می خوابد، به همان مقدار خوابی که بر او چیره گشت، به عالم برزخ منتقل می شود. در این صورت خیر کثیر را از دست خواهد داد، خیر کثیری که جز در حال سهر به چنگ نمی آورد و آگاه نمی شد. و اگر مرید پیوسته سهری گردد، سهر به چشم دل او سرایت می کند و با دوام ذکر، چشم بصیرت جلوه می کند. در نتیجه هر خیری را که خدا خواهد رؤیت می کند.

شرح

شیخ اکبر در کتاب "حلیة الابدال" در تعریف و توصیف سهر چنین می نویسد:

سهر نتیجه جوع است. زیرا اگر معده تهی گردد و طعامی در آن نباشد خواب نیز از میان برمی خیزد.

سهر بر دو گونه است: سهر چشم و سهر دل.

سهر دل بیداری قلب از خوابهای غفلت است. و این بیداری خاستگاه شهود و مشاهده است.

سهر چشم، میل بقاء همت در دل است. و این بیداری خاستگاه مسامره^۱ و خلاصی از سستی است.

فائده سهر، استمرار عمل قلب و ارتقاء به منزلگاه عالی و نیل به گنجینه حضرت حق است.

حال سهر آباد ساختن وقت سالک و محقق است. جز این که محقق در هنگامه سهر تخلق ربانی را در وجود خویش بارور

۱- جناب مولیٰ عبد الصمد همدانی - قدس سره - در بیان "مسامره" فرمایشی دارند که ما آن بیان را اختصاراً به پارسی بر می گردانیم: «مسامره آن است که سالک به سبب دوام شهود از سستی رهایی یابد و از تفرقه‌ای که موجب غفلت و نسیان است بی توجه گردد». بحرالمعارف، ص ۶۳.

می‌کند. و البته این حالت محقق را سالک نمی‌فهمد.

اما مقام سهر، مقام قیومیت است و چه بسا بعضی از حضرات عرفا تحقق به قیومیت را و برخی تخلق به آن را منع ساختند. اما ما چنین چیزی را نمی‌پذیریم. زیرا حقایق هستی حکم می‌کنند که انسان کامل حامل تمامی اسماء و صفات حضرت الهیه است و کسی که در این امر توقف کند نشانه آگاه نبودن او نسبت به حقیقت و نشئه انسانی خویش است. زیرا اگر خود را می‌شناخت چنین امری بر او مشکل نمی‌شد.

شیخ اکبر در باب نود و هشت "فتوحات مکیه" به بیان سهر پرداخته و ما اندکی از آن را ترجمه کرده و خدمت عزیزان تقدیم می‌داریم:

این مقام سهر مقام قیومیت است... و سهر یکی از ارکان چهارگانه‌ای است که خانه ابدال بر آنها استوار است. و آن چهار رکن؛ سهر و جوع و صمت و عزلت است... و آیه ابدال در کتاب الله سید و سرور آیات قرآن است: «الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و الارض من ذا الذی یشفع الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و

لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لایؤوده حفظهما و هو العلی العظیم. ^۱

ابوطالب مکی در فصل بیست و هفتم کتاب "قوت القلوب" در بیان سهر می فرماید:

« اما خواب همانا مداوت بر خواب غفلت طولانی و کم شدن خرد و نقصان زیرکی و پریشانی دل را به همراه دارد. و در این چیزها فوت وقت و در گذشتن زمان است. و در فوت وقت حسرت پس از مرگ است.

از نبی اکرم - صلی الله علیه و اله وسلم - روایت کنم: آن جناب فرمود: مادر سلیمان بن داود به فرزندش گفت: ای پسرکم! شبانگهان زیاد نخواب. زیرا خواب زیاد بنده را روز قیامت فقیر و اگذارد.

(عالمی از بنی اسرائیل) گوید: ای جماعت مریدان زیاد نخورید تا زیاد بنوشد تا زیاد بنخواید تا زیاد گمراه گردید. یکی از پیشینیان می گفت: کم ارزش ترین احوال مؤمن خوردن و آشامیدن است و ارزشمندترین احوال منافق خوردن و

خوابیدن است. «

میزان اتم

سلطان العارفين امير المؤمنين على - عليه السلام - بیداری و سهر
را روضه مشتاقین بر می شمارد:

« السهر روضة المشتاقين »^۱

یعنی؛ سهر و بیداری مرغزار شوق ورزان است.

و همان حضرت سهر را ملازم ذکر حق سبحانه معرفی می کند:

« سهر العيون بذكر الله خُلصان العارفين و حلوان

المقربين »^۲

یعنی؛ "سهر و بیداری چشمها همراه با ذکر الهی برگزیده

عارفان و هدیه مقربین است."

امام صادق - علیه السلام - فرمودند:

« صاحب الفقه و العقل ذو كآبة و حزن و سهر قد تحنك

۱- غرر الحکم و درر الکلم، باب سهر.

۲- همان.

فی برنسه و قام اللیل فی حندسه ^۱

یعنی؛ " خردمند و دانا اندوهگین و غم زده است و در رختخواب خویش بیدار است و در شب تار قایم است. "

همچنین فرمودند:

« نم نوم المعترین و لا تنم نومة الغافلین فان المعترین من الاکیاس ینامون استراحة و لا ینامون استبصاراً و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تنام عینی و لا تنام قلبی و انو بنومک تخفیف مؤنتک علی الملائکة و اعتزال النفس عن شهواتها... کثرة النوم تتولد من کثرة الشرب و کثرة الشرب تتولد من کثرة الشبع و هما یثقلان النفس عن الطاعة و یقسمان القلب عن التفکر و الخشوع ^۲ »

یعنی؛ " همچون خواب عبرت گیران بخواب و همانند خواب غفلت و رزان نخواب. زیرا عبرت گیران زیرک هستند، برای استراحت می خوابند و آگاهانه نمی خوابند. نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: چشم من می خوابد، ولی دل من نمی خوابد. و با خواب خویش بار را بر دوش ملائک کم نما و نفس را از شهوات

۱- بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۹۵.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳.

دور کن. بسیار خوابیدن از بسیار نوشیدن متولد می‌شود. و بسیار نوشیدن از بسیار خوردن آفریده می‌شود. و این دو نفس را برای طاعت سنگین می‌کند. و دل را برای تفکر و خشوع قسی و سخت می‌کند.

هتّن باب

[خاتمة في الاعمال الظاهرة]

و في حصول هذه الأربعة هي اساس المعرفة لأهل الله و قد
اعتنى بها الحارث بن أسد المحاسبى أكثر من غيره و هي معرفة
الله و معرفة الدنيا و معرفة الشيطان و قد ذكر بعضهم معرفة
الهوى بدلاً من معرفة الله و انشدوا في ذلك

أَنى بُليتُ بأربع يرمينى

بالنبل من قوس لها توتير

ابليس و الدنيا و نفسى و الهوى

يا رب أنت على الخلاص قدير

و قال الآخر

ابلیس و الدنيا و نفسی والهوی کیف الخلاص و کلهم أعدائی

ترجمه

اساس معرفت اهل الله در حصول این اعمال چهارگانه ظاهری است و به تحقیق جناب حارث بن اسد محاسبی بیشتر از دیگران به این اعمال چهارگانه اعتنا نمود. و آن معرفت اهل الله، معرفت الله و معرفت نفس و معرفت دنیا و معرفت شیطان است. و برخی از عرفا بجای معرفت الله معرفت هوی را برگزیدند و در این باره شعر سرودند.

- همانا من به چهار تیری که از کمان محکمی پرتاب گشته امتحان شدم.

- آن چهار تیر؛ ابلیس و دنیا و نفس و هوی است. پروردگارا! تو بر آزادیم از بند این چهار تا توانمندی.
دیگری گفت:

- چگونه از ابلیس و دنیا و نفس و هوی خلاصی یابم، در حالی که همه اینها از دشمنان من هستند.

شرح

شیخ در رساله "حلیة الابدال" در پایان بحث هر یک از این اعمال ظاهری می نویسد:

« الصمت یورث معرفة الله تعالى »

یعنی؛ "صمت معرفت خدای تعالی را به ارث می گذارد."

« العزلة یورث معرفة الدنيا »

یعنی؛ "میراث عزلت شناخت دنیا است."

« الجوع یورث معرفة الشيطان »

یعنی؛ "جوع معرفت شیطان را به ارث می گذارد."

« السهر یورث معرفة النفس »

یعنی؛ "میراث سهر معرفت نفس است."

حارث بن أسد محاسبی

جناب جامی در کتاب گرانقدر "نفحات الانس من حضرات

القدس" حارث محاسبی را این گونه معرفی می کند:

« حارث بن اسد محاسبی از عرفای طبقه اولی است. کنیت وی

ابو عبدالله است. از علمای مشایخ است و قدمای ایشان. جامع علوم ظاهر و علوم اصول و معاملات و اشارات. و وی را تصانیف بوده. استاد بغدادیان است. به اصل از بصره است. اما در بغداد برفته از دنیا، در سنه ثلاث و اربعین و مأتین (۲۴۳ هـ ق)، پس از احمد حنبل به دو سال.

حارث گفته:

« من صحح باطنه بالمراقبه و الاخلاص، زين الله ظاهره بالمجاهدة و اتباع السنة »

[یعنی؛ هر که باطن خود را درست کند به مراقبت و اخلاص، خدای تعالی ظاهر او را آراسته گرداند به مجاهده و اتباع سنت]
هم وی گفته:

« من لم يهذب نفسه بالرياضات لا يفتح له السبيل الى سنن المقامات »

[یعنی؛ کسی که نفس خویش را به ریاضتها نیاراست، راه رسیدن به مقامات به رویش گشوده نمی‌گردد.]
ابو عبد الله خفیف گوید:

« اقتدوا بخمسة من شيوخنا و الباقرن سلموا أحوالهم:

حارث الحاسبی، و الجنید و رویم و ابن عطا و عمرو بن عثمان
المکی - قدس الله تعالی اسرارهم - لانهم جمعوا بین العلم
والحقایق «

[یعنی؛ به پنج کس از مشایخ اقتدا توان کرد و اما غیر این پنج
را، احوال ایشان مسلم داشت، و لیکن اقتدا بدیشان نتوان کرد، زیرا
علم ظاهر و علم حقیقت هر دو باید تا اقتدا صحیح بود و علم
حقیقت کفایت نبود. و آن پنج آنهاست که مذکور گشته اند (: حارث
حاسبی، جنید، رویم، ابن عطا و عمرو بن عثمان مکی - قدس الله
اسرارهم -). (ترجمه لاری)]

و هم حارب محاسبی گفته:

« صفة العبودیة ان تری لنفسک ملکاً و تعلم انک لا تملك
لنفسک ضرراً و لا نفعاً »

[یعنی؛ از لوازم عبودیت و تذلل آن است که ملکی را به خود
مضاف نبینی و نفع و ضرر از خود ندانی، زیرا که وجود و توابع
وجود حقیقت ممکن را مستعار است. (ترجمه لاری)]

گویند حارث محاسبی - رحمه الله - چهل سال به روز و شب
پشت دیوار باز نهاد و جز به دو زانو نشست. از او پرسیدند که

چرا خود را به تعب می‌داری؟ گفت: شرم دارم که در حضرت مشاهده بنده وار نشینم.^۱

میزان اتم

به حقیقت این اعمال چهارگانه معرفت را به ارث می‌گذارد. چنانچه حق - سبحانه و تعالی - در خطاب به رسول خویش معرفت را از میراث‌های جوع دانسته، می‌فرماید:

« قال: ما اول العبادۃ؟ قال: اول العبادۃ الصمت و الصوم. قال: یا رب و ما میراث الصوم؟ قال: یورث الحکمة و الحکمة تورث المعرفة و المعرفة تورث الیقین »^۲

یعنی؛ "حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - از حق - سبحانه و تعالی - پرسید: نخستین عبادت چیست؟ حق - سبحانه - در پاسخ گفت: نخستین عبادت سکوت و روزه است. حضرت دوباره پرسید: پروردگارا! میراث روزه چیست؟ حق - سبحانه - در پاسخ

۱- نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۴۸.

۲- ارشادالقلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۳۷۸.

گفت: میراث روزه، حکمت است. و میراث حکمت، معرفت است. و میراث معرفت، یقین است."

هتئ باب

[الاعمال الباطنة فى طريق الله]

اما الخمسة الباطنة [التى يأخذ المرید بها نفسه فى طريق
الله] فانه حدثنى المرأة الصالحة مریم بنت محمد بن عبدون
بن عبد الرحمن البجائى قالت: ﴿ رأيت فى منامى شخصاً كان
يتعاهدنى فى وقائى و ما رأيت له شخصاً قط فى عالم الحس
فقال لها تقصدين الطريق ؟ قالت: فقلت له: اى والله أقصد
الطريق و لكن لا أدرى بماذا ؟ قالت: فقال لى: بخمسة و هى
﴿ التوكل و اليقين و الصبر و العزيمة و الصدق ﴾ فعرضت
رؤياها على فقلت لها هذا مذهب القوم و سيأتى الكلام عليها
ان شاء الله تعالى فى داخل الكتاب فان لها ابواباً تخصصها و

كذلك الاربعة التي ذكرناها ايضاً ابواب تخصصها في الفصل الثاني من فصول هذا الكتاب ﴿ و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل ﴾.

ترجمه

اما اعمال پنجگانه باطنی، همانا (همسر من) آن زن صالحه به نام "مریم بنت محمد بن عبدون بن عبدالرحمن بجایی" برایم نقل نمود که؛ شخصی را در خواب دیدم که در حوادث و وقایع من با من عهد و پیمان می‌بست و در دنیا و عالم حسن هرگز چنین شخصی را ندیده بودم. پس آن شخص به مریم گفت: قصد طریقت داری؟ مریم گوید: به او گفتم: بله! بخدا قسم قصد طریقت دارم، ولی نمی‌دانم چگونه. به من گفت: به پنج چیز طریقت حاصل شود و آن پنج چیز، توکل و یقین و صبر و عزیمت و صدق است. مریم رؤیایش را بر من عرضه داشت. به او گفتم: این مذهب اهل الله است.

اگر خدا بخواهد در مورد اعمال پنجگانه باطنی، در این کتاب سخن خواهم راند و برای آنها ابواب ویژه‌ای ترتیب خواهم داد و

همچنین برای اعمال چهار گانه ظاهری نیز ابوابی را در فصل دوم این کتاب اختصاص داده‌ام. تنها خدا حق می‌گوید و تنها او هدایتگر است.

شرح

ما برای توضیح مختصر اعمال پنجگانه باطنی به همان ابواب ویژه هر یک از این اعمال در فتوحات مکیه تمسک می‌جوییم:

توکل چیست؟

شیخ اکبر در باب صد و هجدهم "فتوحات مکیه" در بیان مقام توکل می‌فرماید:

« التوکل اعتماد القلب علی الله، مع عدم الاضطراب، عند فقد الاسباب الموضوعه فی العالم التی من شأن النفوس ان ترکن الیها. فان اضطرب فلیس بمتوکل »

یعنی؛ توکل تکیه دل است بر خدا، دلی که در هنگام نبودن اسباب نهفته در عالم مشوش نگردد. آن اسبابی که خمیره نفوس میل به آنهاست (و با تکیه بر آن، امور دنیوی خود را می‌گردانند).

پس اگر دل پریشان و مضطرب شد، اهل توکل نیست.

میزان اتم توکل چیست؟

حضرت مولی الموحدين علی - علیه السلام - توکل را ریشه و اصل قوت قلب می داند:

« اصل قوة القلب التوکل علی الله »

این تعریف ابن عربی - قدس الله سره - در داستان حضرت ابراهیم - علیه السلام - کاملاً محسوس است. زیرا جبریل - علیه السلام - در هنگام پرتاب حضرت ابراهیم - علیه السلام - به دامن آتش نمرود، به آن حضرت عرض کرد:

« ألك حاجة يا خليل الله »

یعنی؛ " ای خلیل الله! آیا حاجتی داری؟ "

حضرت از روی اعتماد به خدای سبحان، جواب داد:

« اليك لا »

یعنی؛ " به تو نه. "

به همین دلیل ذات اقدس اله آن آتش سوزان را برای حضرت

بَرَد و سرد نمود.^۱

یقین چیست؟

شیخ اکبر در باب صد و بیست و دوم "فتوحات مکیه" در بیان معرفت مقام یقین می نویسد:

« حکمه [ای حکم الیقین] سکون النفس بالمتیقن او حرکتها الی المتیقن. »

یعنی؛ " حکم یقین آرامش نفس است به آن امر یقینی و یا حرکت نفس است به سمت آن امر یقینی. "

میزان اتم یقین چیست؟

حق - سبحانه و تعالی - به نبی خود فرمود:

« و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین »^۲

یعنی؛ " دائم به پرستش خدای خود مشغول باش تا به یقین دست یابی. "

کشاف حقایق امام بحق ناطق امام صادق - علیه السلام - در بیان

۱- ارشادالقلوب، دیلمی، ص ۲۳۹.

۲- سوره حجر، آیه ۹۹.

مرتبه یقین فرمودند:

« ان الايمان افضل من الاسلام و ان اليقين افضل من
الايمان و ما من شيء أعز من اليقين »^۱

یعنی؛ همانا ایمان از اسلام و یقین از ایمان برتر است و هیچ
چیزی عزیزتر از یقین نیست.

فیض کاشانی در کتاب اخلاق حسنه خویش می نویسد:
حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: « یقین صفتی است که هرگاه
در فردی پیدا شود او را به مقامی رفیع و درجه‌ای بزرگ
می‌رساند » و به همین مضمون پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -
در آن هنگام که به ایشان عرض کردند، عیسی بن مریم بر روی آب
حرکت می‌کرد اشاره فرموده: « اگر پیش از این بر یقینش افزوده
بود بر آسمان نیز حرکت می‌کرد »^۲

حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند:

« أخوف ما أخاف على أمتي ضعف اليقين، و ذلك ان
ضعف اليقين هو أصل الرغبة في الدنيا و الحرص على التكاثر
منها و التضرع الى ابنائها و الطمع فيهم »

۱- اصول کافی، معرّب، ص ۴۲.

۲- اخلاق حسنه، ص ۲۴۹.

یعنی؛ "مخوف‌ترین چیزی که بر اتم می‌ترسم، ضعف یقین است. ضعف یقین ریشه میل به دنیا و حرص بر افزون‌طلبی از دنیا و خشوع نسبت به ابناء دنیا و طمع ورزی در آنها است."

روایتی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که یقین را برتر از توکل دانسته و فرمود:

« لیس شیء الا و له حدّ »

یعنی؛ "چیزی نیست جز این که حد و نشانه و نهایتی دارد."

از امام سؤال شده: "فدایت شوم. حدّ توکل چیست؟"

امام - علیه السلام - در پاسخ فرمودند:

« الیقین »

دوباره سؤال کردند: حد یقین چیست؟

امام - علیه السلام - فرمودند:

« الاتخاف مع الله شیئاً »

یعنی؛ "با وجود خدا از چیزی نترسد."

صبر چیست؟

شیخ اکبر در باب صد و بیست و چهارم "فتوحات مکیه" در

بیان شناخت مقام صبر می‌فرماید:

« فليس الصبر حبس النفس عن الشكوى الى الله في رفع
البلاء او دفعه و انما الصبر حبس النفس عن الشكوى الى غير
الله و الركون الى ذلك الغير »

یعنی؛ صبر این نیست که نفس برای رفع یا دفع بلا به خدای
خویش گله و شکایت نکند و حبس و ممانعت شود، [بلکه] همانا
صبر ممانعت نفس است از عنوان نمودن شکایت و گله به غیر خدا
و تکیه به آن غیر.

میزان اتم صبر چیست؟

آنچه شیخ در بیان صبر فرمودند، در نیاش حضرت ایوب
- علیه السلام - روشن است:

« و ایوب اذ نادى ربه رب انى مسنى الضر و انت
ارحم الراحمين »^۱

یعنی؛ "ایوب - علیه السلام - وقتی دعا کرد که: پروردگارا! مرا
بیماری و رنج سخت رسیده و تو (بر بندگانت) از همه مهربانان
عالم مهربان تری."

از میزان اتم باقری، امام محمد بن علی - علیهما السلام -
سؤال شده:

« یرحمک الله ما الصبر الجمیل؟ »

یعنی؛ "خدا شما را رحمت کند. صبر جمیل چیست؟"
حضرت در پاسخ فرمودند:

« ذلک صبرٌ لیس فیہ شکوی الی الناس »^۱

یعنی؛ "صبری که در آن عنوان شکایت و گله به مردم نباشد."

عزیمت چیست؟

شیخ اکبر در باب دویست و بیست و نهم "فتوحات مکیه"
در بیان حال همت و عزیمت می فرماید:

« اعلم ان الهمة يطلقها القوم بازاء تجريد القلب للمنى »

یعنی؛ "بدان که حضرات قوم به تجرید دل از آرزو،
همت گویند."

میزان عزیمت چیست؟

ملا عبد الصمد همدانی - قدس الله نفسه الزکیه - در کتاب
گرانسنگ " بحر المعارف "، در باب عزیمت و همّت، از کشاف
حقایق، ابا عبدالله، امام صادق - روحی له الفداء - روایت کرده که:

« ینبغی للمؤمن ان یکون ثمانی خصال؛ وقور عند الهزاهز،
صبور عند البلاء، شکور عند الرخاء، قانع بما رزقه الله، لا یظلم
الاعداء و لا یتحامل الأصدقاء، بدنه منه فی تعب، و الناس منه
فی راحة، ان العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره و الصبر امیر
جنوده و الرفق اخوه و اللین والده »^۱

یعنی؛ " سزاست که برای مؤمن هشت خصلت باشد؛ هنگام
فتنه باوقار، هنگام بلاء صبور، هنگام آسایش شکور و به آنچه که
خدا روزی فرموده قانع است و به دشمنان ظلم نمی‌کند و بر
دوستان مشقت نیاورد و بدن او از دست وی در رنج، و مردم از
دست وی در آسایشند. همانا علم دوست مؤمن و حلم وزیر او و
صبر امیر و او مدارا برادر او و نرمی پدر اوست. "

صدق چیست؟

شیخ اکبر در باب صد و سی و ششم "فتوحات مکیه" در بیان معرفت مقام صدق می نویسد:

«الصدق شدة و صلابة فی الدین و الغیرة لله من احواله و هو قوة الايمان»

یعنی؛ "صدق شدت و صلابت دینی است. صدق غیرت و رزوی الهی است در احوال خویش. صدق از قوت ایمان است."

میزان اتم صدق چیست؟

امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«من صدق لسانه زکی عمله»^۱

یعنی؛ "هر که زبانش راست باشد کردارش پاک است."

سلطان العارفين امیرالمؤمنین - علیه السلام - در بیان نسبت

صدق و یقین می فرماید:

«الصدق لباس الیقین»^۲

۱- اصول کافی، معرّب، ج ۲، ص ۸۵.

۲- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۳۲.

مریم بنت محمد بن عبدون

مریم بنت محمد همسر نخستین حضرت شیخ بوده است. بانویی صالح و صاحب مقام کشف و شهود و از خانواده بنو عبدون یکی از خانواده‌های اصیل و نجیب اشبیلیه بوده است. بانوی یاد شده در تحول معنوی شیخ تأثیری عظیم داشته است. جناب شیخ در نوشته‌های خود از او به احترام یاد می‌کند و بانوی صالحش می‌خواند و از وی سخنانی نقل می‌کند که به مقام کشف و شهود و عرفان و معنویت او دلالت می‌کنند. چنانکه در این باب شهودی از او را به تصویر کشاند. همچنین در باب سیصد و پنجاه دو "فتوحات مکیه" می‌نویسد:

« و ما رأیت واحداً من أهل هذا المقام ذوقاً الا انه أخبرتنی أهلی مریم بنت محمد بن عبدون أنها أبصرت واحداً وصفت لی حاله فعلمت انه من اهل هذا الشهود الا انها ذكرت عنه أحوالاً تدل علی عدم قوته فیه و ضعفه مع تحقیقه بهذا الحال »^۱
یعنی؛ "من کسی را که ذوقاً از اهل این مقام باشد ندیده‌ام، اما اهل من مریم بنت محمد بن عبدون خبر داد که یکی را دیده است

و حال او را برای من وصف کرد و من دانستم که او از اهل این مقام است، الا این که از وی احوالی ذکر کرد که به عدم قوت و ضعف او، در این مقام دلالت می‌کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ومن الله التوفیق